

روایت فراز

فرجام فراز

نشت شصت و چهارم

سه شنبه ۱ مرداد ۱۳۸۷

با عصر به خیر خدمت دوستان بحث را آغاز می‌کنیم. نشست شصت و چهارم و شماره‌ی سوم فراز اصلاحات است. ان‌شاءالله امروز این دور تاریخ تمام می‌شود. بعد هم یک ماه تعطیلات تابستانی حسینه است. ما این دو سال به کارکنان حسینه زحمت زیادی دادیم. همه تصور می‌کنند کار اصلی برعهده‌ی کسی است که بحث را ارائه می‌دهد، اما اساساً این طور نیست و کار مشاع است و بیشتر بار روی دوش بچه‌هایی است که زحمت جلسه و زحمت حسینه را می‌کشند. [بحث] این جلسه، جمع‌بندی فراز اصلاحات است با این توضیح که میزان وقتی را که به ادوار گذشته اختصاص دادیم به چند دلیل به این فراز آخر اختصاص ندادیم. قبل از جلسه دوستانی انتقاد کردند که چرا تعداد جلساتی که به اصلاحات و دهه‌ی ۶۰ اختصاص دادید کم بود. علت این است که فرازی که در آن به‌سر می‌بریم هنوز تمام نشده‌است و تاریخی نیست و بُعد زمانی تاریخی پیدا نکرده‌است. ادوار گذشته، تاریخی شده‌بودند. از تنباکو بیش از ۱۵ سال می‌گذرد، دو سال قبل سده‌ی مشروطه بود، با بقیه‌ی فرازها هم که آخرین انقلاب بود یک دوره‌ی کامل سی ساله فاصله داریم و همه‌ی مواد و مصالح برای تحلیل آن آماده است. ولی برای اصلاحات که هنوز فرازش به انتها نرسیده، فرصت وجود دارد. نکته‌ی بعد این است که در جمع‌بندی‌های کلان باز می‌توانیم سراغ این فراز برویم. نکته‌ی دیگر هم نکته‌ای است که قبلاً توضیح داده‌شد؛ اگر بخواهیم نقطه‌عطف‌های درگیری‌های خرداد ۶۰ را بررسی کنیم، نیاز به فضای جدی‌تر و فضای سالم‌تری هست تا دوطرف بتوانند استدلال‌هایشان را بگویند و ما و جامعه‌ی ایران بتوانیم روی استدلال‌های آنها قضاوت کنیم.

ولی هنوز چنین فضایی آماده نشده و فقط می‌توان مرورش کرد. پرشی صورت نگرفته است. زیرا هنوز در دوره‌ی اصلاحات به سر می‌بریم و تجربه-اش می‌کنیم. بخشی از دهه‌ی ۶۰ را هم که قابل مرور بود، مرور کردیم و آن بخشی را که نیاز است به اعماق جدی‌تری از آن فرو برویم و تدقیق بیشتری کنیم، بخشی را می‌توان در دوره‌ی بعد [جمع‌بندی] این کار را کرد و بخشی را هم که ان شاء الله وقتی جامعه‌ی ایران به یک سرفصل دموکراتیک و سالمی رسید. با این توضیح بحث را آغاز می‌کنیم.

سرفصل نو؛ (دوم خرداد ۷۶)

در این جلسه‌ی پایانی مطالبه‌ها، ویژگی‌ها، مواجهه‌ها، کاستی‌ها، ناکامی‌ها، دستاوردها و نهایتاً جمع‌بندی را مرور می‌کنیم. قبل از اینکه سراغ مطالبه‌ها و ویژگی‌ها برویم مانند موارد پیشین، ببینیم که بسترهای شکل‌گیری سرفصل چه بود و زمینه‌سازها در عمل به چه شکل عمل کردند.

بسترهای تکوین سرفصل

سه بستر قابل بررسی است. یکی بستر دورانی، یکی بستر عمومی و یکی هم بستر فکری است.

بستر دورانی سرفصل نو

بستر دورانی سرفصل نو (یک و نیم دهه)

بستر دورانی فصل نو یک و نیم دهه‌ی ویژه بود. از ابتدای دهه‌ی ۶۰ تا سال ۷۵. بخشی از محتوایش را جلسه‌ی پیش مرور کردیم. بخشی را هم با فراست و دقت و وقت بیشتری از مقابل ذهن و دیده می‌گذرانیم.

انفراد بین المللی

از بیرون که شروع کنیم و شرایط یک و نیم دهه‌ی ویژه را نگاه کنیم، ایران در یک تفرد و ایزوله بودن بین‌المللی قرار داشت. در ابتدای این دهه یک

جبهه‌ی کاذبی موسوم به جبهه‌ی پایداری به وجود آمد که بیشتر جمهوری-اسلامی رویش تاکید می‌کرد. جبهه‌ای که مرکب بود از ایران، الجزایر، لیبی و سوریه که اوایل بخشی از ساف هم در آن بود اما بعدها همین چهار کشور ماندند. بعد آرام آرام اختلاف‌های ایران با کشورهای موسوم به کشورهای جبهه‌ی پایداری شروع شد. اول با الجزایر، بعد هم با یک مقدار با لیبی و در نهایت سوریه ماند. سوریه متحدی بود که دو لب بود و چشم داشت هم داشت. تا اواخر دهه‌ی ۶۰ نفت مجانی دریافت می‌کرد و از رابطه با ایران، متنفع می‌شد. نقش سوریه همیشه در خاورمیانه به خصوص در دو دهه‌ی اخیر (چه اسد پدر که از بین رفت و چه اسد پسر) که جانشینش شده است) نقش واسطه‌گی مدرن بوده است و همیشه یک نقش دو پهلوی را بین ایران و جریان چپ و راست عرب ایفا می‌کرده است. جبهه‌ی پایداری از سال ۶۲ به بعد اصولاً وجود خارجی نداشت. ایران چه در منطقه‌ی خودش و چه بیرون از منطقه نمی‌توانست متحد ویژه‌ای دست و پا کند، لذا سیاست خارجی، به خصوص در دوران هشت ساله‌ی جنگ، در تفرد کامل قرار داشت. البته دوران هشت ساله‌ی هاشمی ۶۸ تا ۷۶- شرایط بهبود پیدا کرد ولی ویژگی افراد کماکان به قوت خودش باقی بود.

کشور دولتی

کشور ایران در این یک و نیم دهه‌ی ویژه یک کشور دولتی بود. به هر حال هر کشوری عناصر مختلفی را دربر می‌گیرد؛ دولت، ملت، عرصه‌ی عمومی، عرصه‌ی خصوصی. اما این عرصه‌ها [در مقابل عرصه‌ی دولت] اساساً به رسمیت شناخته نمی‌شدند و مفهوم دولت-ملت وجود نداشت. البته به جز شرایط ابتدای انقلاب (۵۷ تا ۵۹) و ابتدای جنگ (۵۹ تا ۶۱) که بین مردم و حاکمیت رابطه‌ای برقرار بود و مردم در بسیج امکانات جنگ خودویژه و خوداتکا و خودجوش و خودانگیخته بودند. اما بعد از ۶۱ آرام آرام این رابطه تبدیل به یک رابطه‌ی خشک و کلاسیک شد و بعد هم محو شد. بعد از

جنگ و ابتدای دهه‌ی ۷۰ دیگر رابطه‌ای وجود نداشت. دولت یک‌طرف قضیه بود و ملت هم طرف دیگر معادله. لذا در این مدت کشور تحویل نظام جمهوری اسلامی بود. کشور، کشوری دولتی بود و جای بازی برای ملت وجود نداشت، یا کمتر وجود داشت.

ایران شمولی یک نظریه‌ی حکومتی

در این یک‌ونیم دهه‌ی ویژه ایران مشمول یک نظریه‌ی حکومتی ولایت فقیه شد. هم‌چنان‌که قبلاً عنوان شد این نظریه در کل دوران دهه‌ی ۶۰ کاملاً ایران‌شمول بود. سلسله‌مراتب تشکیلاتی ولایت فقیه را در ادارات می‌دیدیم، در جبهه و حتی در عرصه‌ی عمومی هم بارقه‌هایش قابل مشاهده بود و نظریه کاملاً رسوب کرده بود. آن‌قدر افراط شد که یکی از مسئولین درجه اول در سال ۵۹ عنوان کرد که ملت ایران خون خود را به پای درختی ریخت که ثمره‌اش ولایت فقیه بود. درحالی‌که اساساً این‌طور نبود. تا سال ۵۷ در کادر بحث‌های فکری انقلاب، بحث ولایت فقیه نبود. در سال ۵۸ هم در قانون اساسی اولیه اصل ولایت فقیه وجود نداشت. فقط سال ۵۶ کتاب ولایت فقیه آقای خمینی که چاپ اولش سال ۴۸ منتشر شده بود و در آن دوره فقط به حوزه‌ها و طیف‌های خاص سیاسی رسیده بود و دست‌به‌دست می‌شد، دوباره تجدید چاپ شد و به عنوان یک منبع دورانی و نه پلتفورم انقلاب وجود داشت. اساساً این یک دروغ بزرگ تاریخی بود که ملت ایران خون خود را به پای درختی ریخت که ثمره‌اش ولایت فقیه بود. اساساً این‌طور نبود. ولی این تئوری در فضای دهه‌ی ۶۰ رسوب کرد. از یک طرف [به دلیل] جنگ و شکست‌هایش فضای حساسی بود، [از طرف دیگر] هژمونی روحانیت هم بود؛ هم هژمونی تاریخی، هم فکری و هم تشکیلاتی‌اش. در چنین شرایطی این نظریه ایران‌شمول شد.

حاکمیت روحانیت

وجه دیگر در این یک‌ونیم دهه‌ی ویژه، حاکمیت روحانیت بود. رهبری صدر انقلاب آقای خمینی بود که یک روحانی بود. یک شورای نگهبانی وجود داشت که پرده‌ی اولش تمام روحانی بودند و پرده‌ی دومش هم حقوق‌دان‌هایی بودند که بخشی فقط از روحانیت لباسش را نداشتند و تفکر فقهی و تفکر متشرعانه‌ی صرف و تفکر کمتر تاریخی‌ای داشتند. بعد از شورای‌نگهبان رئیس‌جمهور از سال ۶۰ تا ۷۶ روحانی بود. (البته بعد از ۷۶ هم آقای خاتمی هم روحانی بود). رئیس‌مجلس روحانی بود. در صدر بیشتر مناصب کلیدی مجلس از جمله هیئت‌رئیس و برخی از کمیسیون‌های ویژه، روحانیت قرار داشت. در همه‌ی دستگاه‌ها نماینده‌ای نقش نماینده‌ی ولایت فقیه و نقش ناظر ایفا می‌کرد. در مجموع درست است که برخی از روشنفکران قبل از انقلاب که به لحاظ فکری وا دادند و هژمونی روحانیت را به‌خصوص بعد از سال ۶۰ پذیرفتند، در نظام حضور داشتند، اما جریان تعیین‌کننده‌ای نبودند و کلیدها دست جریان روحانیت بود. لذا حاکمیت جمهوری اسلامی یک حاکمیت روحانی بود.

تسخیر عرصه‌ی عمومی

عرصه‌ی عمومی هم در تمامی دهه‌ی ۶۰ و حتی تا سال ۷۵ (البته در دهه‌ی ۶۰ به‌صورت افراطی‌تر و در سال‌های ۶۸ تا ۷۶ کمی لطیف‌تر)، عرصه‌ی عمومی تسخیر شد. عرصه‌ی عمومی عرصه‌ای است که محل بازی دولت نیست. دولت خودش محل بازی دارد؛ بخش عمومی، کلیدهای اقتصاد ایران مثل بانک مرکزی و سازمان برنامه و... را دارد، نفت را دارد، یک سپاه چندمیلیونی از کارمندان در دستگاه‌های متعدد دارد. اما بقیه‌ی عرصه‌ها اعم از احزاب غیردولتی، مطبوعات، ان‌جی‌اوها، پاتوق‌ها و... در بقیه‌ی کشورها دست مردم و یا همان نیروهای خصوصی است. ولی در ایران [عرصه‌ی عمومی] تسخیر شد؛ نظام پزشکی دست پزشکان درون جمهوری اسلامی بود

که حتی بعضی از آنها وزیر هم بودند، نظام مهندسی انتصابی بود (انتخاباتی برگزار می‌شد ولی مشخص بود چه کسانی انتخاب می‌شوند)، باشگاه‌های ورزشی خصوصی نداشتیم و همه دست جریان جمهوری اسلامی بود. قبلاً اشاره شد که سینما در دست بنیادفارابی بود، بخشی هم در دست سوره^۱ و سازمان تبلیغات اسلامی بود. عرصه‌ی عمومی وجود نداشت. اگر در عرصه-ی عمومی نهادهای سنتی مثل مسجد و بازار و... را هم منظور کنیم (که البته باید منظور کنیم) اکثر مساجد هم در دهه‌ی ۶۰ دولتی شدند. پیش‌نمازها که [قبلاً] از داخل محل بیرون می‌آمدند، در این دوره دولتی و حقوق‌بگیر شدند و مسجد هم یکی از پایگاه‌های نظام شد. درحالی‌که مسجد یک نهاد جدی عرصه‌ی عمومی بود که در ایران چندمنظوره بود؛ نمازی برگزار می‌شد، رتق‌وفتق امور انجام می‌شد، پاتوق معتمدین محل بود، یک بنگاه غیررسمی کاریابی، یک محل غیررسمی برای دستگیری از افتادگان و گُل‌ریزان برای کسانی که ورشکست می‌شدند و امکانات از دست می‌دادند و... حتی بخشی از زورخانه‌ها هم دولتی شدند. می‌توان گفت زورخانه یکی از خصوصی‌ترین نهادهای عرصه‌ی عمومی در ایران است اما بخشی از زورخانه‌ها هم دولتی شدند و دست طیف دولتی سازمان تربیت‌بدنی قرار گرفتند. لذا می‌توان گفت عرصه‌ی عمومی فتح و تسخیر شد.

مداخله در حریم خصوصی

از جهان شروع کردیم و آرام‌آرام به متن جامعه‌ی ایران رسیدیم، الان به حریم خصوصی می‌رسیم. در حقیقت در این دوره چندان حریم خصوصی‌ای هم وجود نداشت. به همه‌ی حریم‌ها دخول و ورود صورت می‌گرفت. از سال ۵۹ تا سال ۶۸-۶۹ که جنگ برقرار بود، گزینش‌ها سلطنت مطلقه داشتند. پاک‌سازی‌ها هم همین‌طور بود. در آن دهه غیر از دانش‌آموزان (البته

۱. سازمان هنرهای تصویری سوره زیر نظر معاونت سینمایی سازمان تبلیغات اسلامی اداره می‌شود.

آنها هم اگر می‌خواستند در مدارس خاصی بروند، گزینش می‌شدند) آحاد جامعه‌ی ایران حداقل یک‌بار گزینش شدند. یک‌گونه گزینش سرکنکور و یک‌گونه گزینش سر استخدام بود. در مقاطعی حتی سر رفتن به جبهه که طرف می‌خواست جان‌مایه‌اش را ببرد و از خاک دفاع کند، گزینش صورت می‌گرفت. در همه‌ی حریم‌های خصوصی وارد شدند. حتی مثلاً فرض کنید که اسم‌گذاری دیگر آزاد است و یک مادری ۹ ماهه یک وزنی را حمل می‌کند و دلخوشی‌اش این است که آخر سر اسم فرزندش را خودش بگذارد ولی ثبت‌احوال بخشی از اسامی‌ای را که خالص ایرانی بودند (با اسامی خارجی کار نداریم) ممنوع شده بود. در ریزترین موارد و غیرقابل‌تصورترین حوزه‌های خصوصی مثل حجاب، آستین کوتاه برای مردان، رنگ لباس و... مداخله‌های جدی‌ای صورت می‌گرفت.

خودی-غیر خودی هم ایدئولوژیک هم استراتژیک

در چنین شرایطی خودی-غیرخودی هم ایدئولوژیک و هم استراتژیک بود. به این مفهوم که جمهوری اسلامی باور داشت که یک‌پله از بقیه‌ی شهروندان بالاتر است و مدار پیرامونش هم به‌همین ترتیب. اینها و طیفی که به عنوان حامیان در دهه ۶۰ و ۷۰ پروراندند، مجموعاً در ایوان ایران قرار می‌گرفتند و بقیه زیرایوان بودند و موجودات میکروسکوپی و ذره‌بینی بودند. یک خودی-غیرخودی ایدئولوژیک بود که از سال ۵۹ آمد. ایدئولوژی حساب‌شده‌ای بود و ساختار تشکیلاتی‌ای پشتش بود و دیدگاه استراتژیک هم داشت. دیدگاه استراتژیک این بود که ایران مال ماست. هم‌چنان که شاه سال ۵۳ که [تاسیس] حزب رستاخیز را اعلام کرد که هرکس نمی‌خواهد عضو حزب شود شناسنامه‌اش را می‌دهیم دستش که برود، نه با این گویش اما در عمل در دهه‌ی ۶۰ همین اتفاق صورت گرفت. منتهی امکان رفتن همه نبود! آن‌موقع جنگ بود و مرزها بسته بود و... خودی-غیرخودی کاملاً آگاهانه بود و [جزو] ایدئولوژی حاکمیت جمهوری اسلامی بود که استراتژی‌اش هم شد.

تواب‌سازی

سیر دیگر در دهه‌ی ۶۰، سیر تواب‌سازی بود. همه تصور می‌کنند تواب‌سازی فقط در زندان‌های دهه‌ی ۶۰ صورت گرفت اما این‌طور نیست و بیرون هم صورت گرفت. از ادارات تا دانشگاه، به نوعی یک ساختار تواب‌سازی [همه‌جا] وجود داشت. ساختار تواب‌سازی بعد از دهه‌ی ۶۰ از زندان‌ها شروع شد. یک بچه‌ی ۱۵-۱۶ ساله را می‌گرفتند و در تلویزیون نمایش می‌دادند که او از گذشته‌ی خودش ابراز بیزاری می‌کرد. مگر یک جوان ۱۵-۱۶ ساله چه گذشته‌ای دارد که از آنچه که انجام داده‌است تبری بجوید؟! اوج پاکی و اوج بکری اوست. اوج زیست فطری اوست. در آن شرایط تواب‌سازی زندان‌ها شروع شد. سال ۶۱ دانشگاه که باز شد هرکسی از جلو هر حزبی رد شده بود، از جلو دکه‌ی روزنامه‌فروشی گروهی رد شده بود، روزنامه‌ای خوانده بود و یا سمپاتی‌ای داشت یا اگر سایه گروه‌ها و احزاب ۶۰ با او تماس برقرار کرده بود، می‌بایست تعهد می‌داد. بعد از انقلاب فرهنگی سه سطح تعهد در دانشگاه‌ها آمد. یکی که کاملاً فرد را خورد می‌کرد و از همه‌ی گذشته و فکر و اعتقادش باید می‌گذشت و یک جوان ۲۱-۲۲ ساله برای اینکه لیسانس بگیرد، باید از همه‌ی آنچه داشت ابراز ندامت می‌کرد. سطح دوم یک مقدار ملایم و سطح سوم هم ملایم‌تر بود به-طوری‌که در هر یک دانشکده‌ای ۱۰-۱۵ درصد می‌بایست تعهد می‌دادند. سیر تواب‌سازی در دانشگاه‌ها که آمد، در دانشکده‌ها همدار [میان] دانشجویها و در اساتید آمد. یعنی فقط پاک‌سازی نبود. استادی هم که از تیغ پاک‌سازی، جان و مخ سالم به در برده بود، اما در کلاس باید با بخشی از وجود و شخصیت خودش و حتی پوشش‌اش می‌آمد. در ادارات هم به-همین ترتیب بود.

از درون مدرسه دو شخصیتی شدن انسان‌ها شروع شده بود. من یادم است که همسایه‌ای داشتیم که یک دختر داشت که اسمش مروارید و کلاس اول

دبستان بود. کل خانواده به او می‌گفتند آنتن. یک دختر هفت‌ساله در خانواده لقب آنتن می‌گرفت چرا که مدرسه می‌رفت و مدرسه‌ها آن‌موقع مذهبی بودند. آن مدرسه از بچه‌گزارش می‌گرفت که در خانه ویدئو دارید؟ مادرت چه شکلی است؟ چه کسی می‌آید، می‌رود؟ چه می‌خوری، نمی‌خوری؟ نفاق ایدئولوژیک این است. نفاق ایدئولوژیک فقط این نیست که یک فرد یا یک جریان باوری داشته‌باشد که آن باور را برملا نکند. بلکه این نفاق است اما این جا نفاق سیستماتیک بود که امورتربیتی داخلش بود. بخشی از معلم‌ها و نظام آموزش و پرورش در آن دخیل بودند. لذا این توابع‌سازی سیستماتیک بود که هم در زندان بود، هم در دانشگاه و هم در مدرسه و حتی در این یکی دو روزنامه‌ی رسمی‌ای که بیرون می‌آمد. تیپ روشنفکران تعریف شده در درون جمهوری اسلامی که دفعه قبل هم اشاره شد (مثل آقای جلال‌رفیع یا آقای حسن حبیبی و...) در مطبوعات ستون داشتند. در این ستون‌ها شلاق دستشان گرفته بودند و روشنفکران را تحقیر می‌کرد و روحانیت را تقدیر و تقدیس! حتی آن‌بار هم عنوان شد که حسن حبیبی برای [موقع] گرفتن اعتبارنامه‌اش از مجلس جوی علیه‌اش برپا شد. افتخارش این بود که در نوفل‌لوشاتو نان و کره و پنیر می‌خریده و عضویتش در نهضت آزادی را اینقدر تخفیف داد که آری انسان بعضی وقت‌ها از مسیرهایی رد می‌شود که نجاستی زیرپایش قرار می‌گیرد و اشکالی ندارد و بالاخره رد می‌شود. آقای حبیبی بالاخره قبل از انقلاب شخصیتی بود، مترجم و ویژه‌ای بود، از چهره‌های متین خارج از کشور و مبارز هم ملی و هم مذهبی‌ای بود. بعد از انقلاب هم که به ایران آمد قابل احترام بود و در شورای انقلاب فرهنگی و نامزد نهضت آزادی در انتخابات ریاست جمهوری بود ولی در سال ۶۲ در مجلس این‌گونه خودش را خانه-تکانی کرد. توابع‌سازی مرحله‌به‌مرحله در رده‌های سنی مختلف و کسوت‌های مختلف انجام می‌شد.

شبه‌انسداد سیاسی

شبه انسداد سیاسی هم وجود داشت. دفاتر همه‌ی احزاب تعطیل شد. نیروهایی هم که سلاح به‌دست نگرفته بودند و می‌خواستند در کادر قانون فعالیت کنند، عملاً فضایی برایشان نبود و سرنوشت‌شان منجر به خودتعطیلی شد. مثل جنبش مسلمانان مبارز که اول نشریه‌اش را خودش بست و بعد هم تشکیلاتش تعطیل شد، جاما هم به‌همین ترتیب. بخشی از کرکره‌های سیاسی توسط خودشان پایین کشیده شد چراکه اصلاً شرایطی برای تحرک تشکیلاتی وجود نداشت. جریانی هم که خودش دفترش را تعطیل نکرد نهضت‌آزادی بود که به آن هم چندبار حمله کردند، چندبار پلمپ کردند، برای مهندس-بازرگان و دکترسحابی مزاحمت ایجاد کردند، به بیابان بردندشان و اعدام نمایشی اجرا کردند^۱ و... . وقتی ارگان وجود نداشته باشد، نشریه وجود نداشته باشد، دفتری، حزبی، حوزه‌ی تعلیماتی، امکان عضوگیری‌ای و... [نباشد]، نیروها به مدار زیراکس تبدیل شدند. یعنی یک بیانیه‌ای امضا می‌کردند، این بیانیه صد تا دویست تا تکثیر می‌شد و در محافل و خانواده-شان توزیع می‌شد. نه روزنامه‌ای چاپ می‌کرد، آن‌موقع هم که نه سایتی بود و نه اینترنتی و نه ماهواره‌ای. نیروهای سیاسی به‌خصوص در دهه‌ی ۶۰ حالت غارنشین پیدا کردند. البته بعد از سال‌های ۷۰ یک [امکان] نفس‌کشیدنی پیدا شد. اما [درکل] یک شبه انسداد سیاسی‌ای وجود داشت.

زندان و قضا

قبلاً اشاره شد که در زندان‌ها شرایط، شرایط ویژه‌ای بود. معدل سنی زندان مثل معدل سنی دانشگاه ۲۲ سال بود. از دانش‌آموز ۱۵-۱۶ ساله تا

^۱ . در اردیبهشت سال ۱۳۶۷ نهضت‌آزادی ایران نامه‌ای موسوم به "هشدار" را خطاب به آیت‌الله خمینی منتشر می‌کنند که در آن ضمن تشریح دوباره‌ی نظر خود برای اتمام جنگ پس از فتح خرمشهر، بر لزوم اتمام هرچه سریع‌تر جنگ پیش از نابودی کشور تاکید می‌کنند. پس از این نامه به دفاتر نهضت‌آزادی حمله می‌شود و تعدادی از اعضا دستگیر و ارباب می‌شوند.

میان سال و موسپید در زندان بودند و یک معدل سنی حدودا ۲۲ تا ۲۵ داشتند. سیر تواب سازی هم که بود. اعدام ها هم که بود. اعدام های سال ۶۷ [هم بود]. بخشی که ملی کشی می کردند. یعنی حکمشان را هم کشیده بودند و زیادت در [زندان مانده] بودند. نظام قضایی چسب شرایط دهه ی ۶۰ بود. نظام قضایی مستقلی وجود نداشت. لذا زندان وقضا یک پدیده ی مرکب بودند، زندان و قضا با هم بودند. روزنامه های سال ۶۰-۶۱ را ببینید اتهام هایی که برای اعدامی ها می آوردند، ادبیات محض فقهی داشت و هیچ روکشی از نظام قضایی کشوری مثل ایران را با خودش حمل نمی کرد. کسانی که اعدام می شدند یا باغی بودند (بُغی^۱ بر نظام کرده بودند) یا طاغی بودند (طغیان کرده بودند) و یا یاغی بودند. لذا با یاغی و باغی و طاغی که اصطلاح های محض صندوق خانه های فقهی است با شرایط سیاسی-فکری برخورد می شد.

مهار صنفی

صنوف مهار شدند. به هر حال در انقلاب (به دوردست های مبارزه ی صنفی در ایران- تنباکو و مشروطه و نهضت ملی- که صنوف آمدند و حتی در تنباکو حرکت راه انداختند و یلی برای خودشان بودند، کاری نداریم) از سال های ۵۷ تا ۶۰، جامعه ی ایران سازمان صنفی پیدا کرد و صنوف در سطح عالی صاحب سندیکا و اتحادیه شدند. ولی بعد از سال ۶۰، بخشی از سرشناس های صنوف دستگیر شدند، بخشی هم فرار کردند و یا اعدام شدند، مانند آقای دستمالچی^۲ و آقای لباسچی^۳ و شانهچی^۱ و حاج مانیان^۲. بخشی

۱. بغی به معنای تجاوزگری است که در معنای فقهی آن تجاوز بر حدود حاکم شرع را گویند.

۲. کریم دستمالچی. تاجر. از اعضای جبهه ی ملی بود و به جرم همکاری در تظاهرات ۲۵ خرداد ماه ۱۳۶۰ که در سالروز تولد دکتر مصدق (به تاریخ شمسی) به منظور اعلام مواضع جبهه ی ملی و در حمایت از ریاست جمهوری وقت (بنی صدر) انجام شد، دستگیر در تیر ۱۳۶۰ اعدام شد.

۳. قاسم لباسچی. تاجر. از اعضای مرکزی جبهه ی ملی بود و پس از تظاهرات ۲۵ خردادماه ۱۳۶۰ مدتی زندگی مخفی داشت و سپس به فرانسه رفت و به حمایت از پناهندگان ایرانی پرداخت. او در اواخر عمر به آمریکا رفت و در آنجا درگذشت.

هم مثل حاج تقی‌انوری و یا طیف‌های بازاری منتسب به جبهه‌ی ملی خانه‌نشین شدند. آنها هم که ماندند دو مدار شدند. مدار مدرن‌تر اصناف زیرچنبره‌ی خاموشی و اتاق بازرگانی که جناح پیشرفته‌تر مؤتلفه بودند و بخشی از صنوف هم (آن موقع ۷۰۰ هزار واحد صنفی وجود داشت. ۷۰۰ هزار واحد صنفی خیلی عظیم است. می‌شود گفت که بزرگ‌ترین تشکیلات ایران است) دست جناح ساده‌تر و قشری‌تر مؤتلفه و سعیدامانی و تیم پیرامونش بودند.

مطبوعات حداقلی

مطبوعات هم حداقلی بود. در سالهای ۳۰ تا ۳۲ در دولت مصدق، جامعه‌ی ایران نسبت به جامعه‌ی سال ۶۰ خیلی محدودتر بود و جهان هم کمتر پیچیده بود، در آن شرایط ۱۱۰۰ نشریه وجود داشت ولی در نیمه‌ی اول دهه‌ی ۶۰، شما دونه‌نشریه‌ی سر اسیری (کیهان و اطلاعات) می‌بینید که در سال ۶۶، رسالت هم به آنها اضافه شد. نشریات کاملاً دولتی بودند. هم کیهان و هم اطلاعات کاملاً دولتی بودند و نماینده‌ی ولی فقیه در آنجا نظارت ویژه‌ای اعمال می‌کرد.

دانشگاه مدرسه‌ای

دانشگاه هم دانشگاه ماقبل سال ۶۰ نبود. دهه‌ی ۴۰ و دهه‌ی ۵۰ دانشگاه درون خودش فرهنگی را مندرج داشت. اساتید صاحب فرهنگ و فرهیخته و صاحب کرسی بودند، نمایان بودند و برای خودشان کسی بودند. رابطه‌ی معلمی و شاگردی برقرار بود و دانشجو مورد احترام جامعه بود. دانشجو هم

۱. محمد مدیرشانه‌چی (۱۳۸۷-۱۳۰۱). از اعضای کانون نشر عقاید اسلامی مشهد در دهه‌ی ۳۰، مسئول کمیته بازار جبهه‌ی ملی بود که به دلیل فعالیت‌هایش بارها به زندان افتاد. او از پشتیبانان مالی فعالیت‌های انقلابی و دوران اقامت آیت‌الله خمینی در اریس بود. بعد از انقلاب پس از ترور سه فرزندش به فرانسه رفت و در سال ۸۷ به تهران بازگشت و بعد چندماه درگذشت.

۲. محمود مانیان. از اعضای جبهه‌ی ملی بود. او پس از دستگیری‌های ۱۳۶۰ اعضای جبهه‌ی ملی مدتی زندگی مخفی داشت. او که از بانیان حسینی‌ه‌ارشد و آسایشگاه معلولان کهریزک بود، تا پایان عمرش به فعالیت‌های خیریه مشغول بود.

از آرمان اجتماعی و هم آرمان سیاسی حامله بود و هم علم را تعقیب می‌کرد. [اما دهه‌ی ۶۰] این گونه نبود. دانشگاه تبدیل به یک مدرسه شد. انقلاب فرهنگی صورت گرفت. این سه سال [تعطیلی] را ضرب در ضرب عمر اساتید و کارکنان و دانشجویان کنید و ببینید که چه رقمی در می‌آید. رقم نجومی و غیرمحاسبه‌ای [می‌شود]. بعد از سه سال چه اتفاقی افتاد؟ درب دانشگاه باز شد. یک تیغ در سلف سرویس کشیده بودند که دختر و پسر سوا [باشند]، کتابخانه‌ها جدا شدند. کلاس‌ها شانه‌ی چپ دخترها و شانه‌ی راست پسرها، بعضی جاها این قدر افراط صورت گرفت که بین دخترها و پسرها پرده کشیدند. یک سری واحدهای جدید اسلامی اضافه شد و یک سری واحدها هم حذف شد. سه سال تعطیل کردند که این اتفاقات صورت بگیرد! شما حساب کنید که اگر بخواهد در هر حوزه‌ای از جامعه‌ی ما انقلاب بشود، مثلاً حوزه‌ی آموزشی بخواهند انقلاب ایجاد کنند و بگویند که همه‌ی دانش‌آموزان در سه مقطع، سه سال به خانه‌هایشان بروند تا ما درغیاب آنها انقلاب کنیم و وقتی که انقلاب کردیم، صدایشان می‌زنیم. مکانیکی‌تر از این [روش] وجود نداشت. مثل اینکه در کشوری بخواهد انقلاب بشود همه‌ی مردمش را به کشورهای همسایه مهاجرت بدهند و بگویند ما اینجا کارهایی را می‌کنیم و [وقتی] انجام دادیم شما برگردید، در جامعه انقلاب صورت گرفته است. انقلابی که خود جامعه‌ی محلی و خود جامعه‌ی هدف در آن شرکت نداشته باشند، چیزی جز کودتا نیست. دانشگاه مدرسه‌ای شد و استاد می‌آمد یک درسی می‌داد. سال‌های ۶۲ که دانشگاه باز شد استادها می‌آمدند و خیلی صریح می‌گفتند همان‌طور که پشت شما باد خورده، پشت ما هم بادخورده و ما مفروضاتمان ماقبل ۵۹ است. درحقیقت نه ارتقاء علمی، نه کسوتی و نه معلمی‌ای و نه چیز دیگری در دانشگاه باقی نماند.

مدرسه‌ی دینی

مدارس هم تقریباً مدارس دینی شدند. کتاب‌های آن [زمان] الان موجود

است. اگر کتاب‌های دبستان و راهنمایی و دبیرستان دهه‌ی ۶۰ را و حتی دهه‌ی ۷۰ را تحلیل کنید [می‌بینید که] تعلیمات دینی که وجود داشت که قبل از انقلاب هم بود. قرآن و تعلیمات دینی که سرچایشان باقی ماندند. تاریخ اسلام هم آمد، تاریخ ایران هم که درس می‌دادند ماهیت دینی داشت. تاریخ جهان هم از جهان مذهبی شروع می‌کردند. جغرافی، جغرافیای جهان اسلام بود. اجتماعیات هم با دیدگاه مذهبی از نوع جمهوری اسلامی بود. فقط علوم پایه که توانش نبود جوهر مذهبی به آن تزریق نمی‌کردند و این جریان در فیزیک و شیمی و... به لحاظ فکری کم می‌آورد و نمی‌توانست در آن دخل و تصرفی بکند. فارسی هم به نوعی دینی بود. لذا مدرسه، یک مدرسه‌ی دینی شد.

اقتصاد "گذرانی"

اقتصاد هم یک اقتصاد گذرانی شد. درست است که سال‌های ۶۱-۶۲ تلاش شد که اقتصاد ایران دارای برنامه‌ای بشود منتهی آن برنامه نه تصویب و نه اجرا شد. اقتصاد گذرانی یعنی ما یک سری منابع محدودی داریم که با بخشی آن جنگ بگذرد و با بخشی هم اقتصاد معیشتی حداقلی و حد وسطی [بگذرد]. این جلوه‌ای از شرایط یک و نیم‌دهه بود.

بستر دورانی سرفصل نو: (تحولات نیمه دوم)

اما نیمه‌ی دوم که ۶۸ تا ۷۶ است، تحولاتی در ساختاری که بحثش را کردیم صورت گرفت.

محو فضاها

یک سری از فضاها محو شد. فضاها از چه نواحی‌ای محو شد؟ تا زمانی که خود آقای خمینی بود یک وزن و هیمنه‌ای در درون حاکمیت بود و پرتو افشانی‌ای داشت و فضایی را در درون نظام با خودش حمل می‌کرد. آن فضا در نبود ایشان وجود نداشت. پرچم بخشی از فضا را هم دولت سال‌های ۶۰ تا ۶۸ حمل می‌کرد. سال ۶۷ مهندس موسوی استعفا داد ولی استعفایش

پذیرفته نشد و حدود یک سال دیگر هم مجبور شد که فعالیت تشکیلاتی-اداری دولت سال‌های جنگ را ادامه بدهد که آن‌هم سال ۶۸ کنار رفت و دولت هاشمی سر کار آمد. وجه بعد هم اینکه ۵۹ تا ۶۷ جنگی بود که (به‌خصوص اوایلش) یک فضای حساس ملی را با خود داشت که البته به‌مرور کم شد اما به‌رحال بخشی از فضای ۵۹ تا ۶۷ را هم فضای جنگ و جبهه احاطه می‌کرد. [در دهه‌ی ۶۰] یک فضای عمومی ساده‌زیستی و الگوی کم‌مصرفی هم وجود داشت. این فضاها را چهارگانه همه از سال ۶۸ محو شد.

افت ایدئولوژیک حاکمیت

خلاف ناشی از محو این فضاها طبیعتاً برای حاکمیت یک افت ایدئولوژیک را به‌وجود آورد. یک‌پایه‌ی افت ایدئولوژیک هم پذیرش قطعنامه در سال ۶۷ بود. همه‌جا جنگ تبدیل به یک پدیده‌ی میهنی می‌شود. مثلاً در جنگ جهانی دوم در جاهایی (فرانسه) جنگ لقب جنگ کبیر میهنی گرفت. جنگ بالاخره [بر سر] خاک و جزء نوامیس ملی است. اما در ایران، جنگ عمیقاً ایدئولوژیک و تاریخی شد لذا وقتی قطعنامه پذیرفته شد، از ناحیه‌ی پذیرش قطعنامه هم افت ایدئولوژیک و هم ریزش ایدئولوژیک پیدا شد.

اقتصاد و سیاست را "کشتی بانی دگر آمد"

سال ۶۸ اتفاقی که افتاد و دولت جدید سر کار آمد. عملاً و بدون اینکه مثل قوام که در ۲۷ تیر ۳۲ بعد از استعفای مصدق اعلام کرد که "سیاست را کشتیبانی دیگر آمد" بگوید، [همین کار را کرد]. هاشمی این‌را به لفظ نگفت ولی بالاخره وقتی هاشمی آمد هم اقتصاد و هم سیاست را کشتیبانی دیگر آمد. جهت‌گیری‌ها همانطور که جلسه‌ی قبل اشاره‌شد تحولاتی اساسی پیدا کرد.

ساختار شبه فئودالی دولت

ساختار دولت هاشمی، ساختاری شبه‌فئودالی بود. یک سانترالیسم محض پیرامون شخص هاشمی بود و بقیه‌ی اعضای کابینه حالت کارگزار را داشتند.

برش شکاف‌آفرین

اول سال ۶۷ در داخل حاکمیت جمهوری اسلامی یک برش شکاف‌آفرین پدیدار شد. این برش حذف آقای منتظری بود. حذف آقای منتظری یک حذف ساده نبود. به این مفهوم که [او] در جمهوری اسلامی عنوان تشکیلاتی داشت و از سال ۵۹ به بعد نایب ولی فقیه بود. هم عنوان تشکیلاتی داشت و هم نایب رئیس مجلس خبرگان بود. بار تشکیلاتی هم داشت. بالاخره بدنه‌ی جهاد، بدنه‌ی سپاه، دفتر سیاسی سپاه که دفتر تحلیل‌گر و سازمان‌ده صدور انقلاب در سپاه بود و تمامی بدنه‌ی هیئت‌های هفت‌نفره همه از طیف طرفدار آقای منتظری بودند. بخشی از روحانیت با توجه به خصلت‌های ذاتی‌شان مقابل کار هیئت‌های هفت‌نفره‌ی تقسیم زمین به‌خصوص اول انقلاب ایستادند (به‌خصوص بند الف و ج و د که پرده‌پرده به سمت مصادره‌ی زمین می‌رفت) ولی دو روحانی مدافع تقسیم زمین بودند و [این کار را] مورد حمایت ویژه قرار دادند؛ آقای مشکینی و به‌خصوص آقای منتظری. به این معنی که پشتیبان ایدئولوژیک تقسیم اراضی در ابتدای انقلاب و دهه‌ی ۶۰ آقای منتظری و تا حدودی هم آقای مشکینی بودند. درحقیقت آقای منتظری دارای یک یال و کوپال تشکیلاتی و سمپاتیک در درون نظام جمهوری اسلامی نه درون نیروها ولی درون جمهوری اسلامی- بود. لذا وقتی این عزل صورت گرفت ریزش‌های خاص خودش را هم داشت. روز عزل روزی تاریخی‌ای در تهران بود. بنا بود هر اثری از آثار فرد عزل‌شده پاک بشود. مثلاً تصویر عظیم شاید ۱۵-۲۰ متری از آقای منتظری روی دیوار ساختمان جهاد در خیابان فاطمی بود که همان‌روز پاکش کردند. اول طلوع آفتاب تا ساعت ۸ و ۹ پاک شد. هیچ اثری از او باقی نماند. در چین یک جنبش مائوزدایی راه افتاد اما یک ۴-۵ سالی طول کشید تا آثار مائو پاک شود ولی اینجا تشکیلات عالی! یعنی از این منظر جمهوری اسلامی تشکیلاتی‌ترین نیروی تاریخ است که می‌تواند در عرض یک‌روز همه‌ی خیابان‌ها را آنی نرده بکشی یا همه‌ی کتابخانه‌ها یا

سلف‌ها را دو سه روزه قبل از بازگشایی آنی تیغه بکشی. یک توان ویژه‌ی تشکیلاتی می‌خواهد. منتهی این توان تشکیلاتی ویژه در همه‌ی کشورها در توسعه و آموزش انسانی [می‌رود] ولی اینجا روی مرزبندی‌های فیزیکی! لذا آن برش شکاف‌آفرین هم در محتوا و هم در فرم، یکی دو روزه حل شد. این برش قاچی زد که آن قاچ هنوز هم پاک نشده است و یک ریزش جدی‌ای در تشکیلات جمهوری اسلامی برپاکرد و آثار زخمش هنوز باقی است.

تصفیه‌های چپ زدایانه

تصفیه‌های چپ‌زدایانه‌ی درون حاکمیت هم از زمان روی کار آمدن دولت هاشمی شروع شد که قبلاً عنوان شد.

موضع داری رانده شدگان

مجموعه‌ی کسانی که رانده شدند، صاحب موضع شدند و هم روی هاشمی و هم روی شرایط موضع پیدا کردند.

اطلاعات همه جا حاضر

[وزارت] اطلاعات یک اطلاعات ساده نبود. اطلاعات همه‌جا حاضر بود؛ بیرون از کشور، داخل کشور، هم کار اقتصادی می‌کرد و هم کار تشکیلاتی و هم کار سیاسی که نهایتاً منجر به قتل‌های سلسله‌ای سال ۷۷ به بعد شد.

عرصه‌ی بسته سیاسی، روزه‌های اجتماعی-فرهنگی

قبلاً اشاره شد که عرصه‌ی سیاسی بسته بود ولی در دوران جدید [۶۸ تا ۷۶] یک روزه‌های اجتماعی و فرهنگی باز شد. بخشی از مجرای شهرداری‌ها و بخشی هم از نشریات جدیدی مثل ایران‌فردا که آمدند و یا چند ان‌جی‌او که باز شد. زنان آرام‌آرام تحرکی پیدا کردند و فیلم مولف آمد و اتفاقاتی از این دست که مهم بودند در سال‌های بعد از ۷۰ در جامعه‌ی ایران رخ داد.

آرایش جدید درون حاکمیتی

حاکمیت صاحب یک آرایش تازه شد؛ کارگزاران بیرون آمدند، ری-

شهری^۱ صاحب یک پاتوق حزبی شد که البته موقت بود^۲، مؤتلفه خودش را بازسازی و نوسازی کرد، مجاهدین انقلاب دوباره ظهور و بروز پیدا کردند. به جای دو تکه‌ی اصلی دهه‌ی ۶۰ که سازمان مجاهدین انقلاب و حزب جمهوری اسلامی بودند، ۴-۵ گُپه و تکه در درون نظام جمهوری اسلامی به وجود آمد.

مدرنیسم از معبر شهرداری

دولت هاشمی مروج نوعی مدرنیسم از مجرای شهرداری‌ها بود و تاحدودی از خودش میل ضد اقشارستنی در ایران را هم بروز می‌داد.

مستحیل در اقتصاد جهان

میل هاشمی حل شدن در اقتصاد جهان و پذیرش تعدیل بود که در جلسه‌ی پیش عنوان شد و قبلاً هم به آن گریز زده بودیم.

انتخاب‌های اقتصادی-اجتماعی

انتخاب‌های اقتصادی-اجتماعی دولت جدید از انتخاب‌های اقتصادی-اجتماعی جمهوری اسلامی در دهه‌ی ۶۰ متفاوت بود.

بستر دورانی سرفصل نو: (عرصه‌ی اجتماعی)

در حال ادامه دادن بستر دورانی سرفصل نو را هستیم. یعنی دوران را خوب بشناسیم و بفهمیم که چگونه از دل این دوران دوم خرداد درآمد. یعنی خیلی پوخته‌ای نگاه نکنیم و بطن را واریسی کنیم و ببینیم که مولود تحت چه شرایطی متولد شد.

۱. محمد محمدی‌ری‌شهری، (۱۳۲۵). حاکم شرع دادگاه‌های انقلاب، وزیر اطلاعات سال‌های ۱۳۶۳ تا ۶۸ و دادستان کشور تا سال ۱۳۷۰ بود. همچنین در سازمان حج و زیارت و دادستانی ویژه روحانیت، مجلس خبرگان و آستان امام‌زاده شاه‌عبدالعظیم دارای مصادر مدیریتی بوده و هست.

۲. جمعیت دفاع از ارزش‌ها با دبیرکلی ری‌شهری در سال ۱۳۷۵ با شعار فراجناحی بودن، تاسیس شد. پس از شکست ری‌شهری در انتخابات ۱۳۷۴، این جمعیت در سال ۱۳۷۷ با انتشار بیانیه‌ای فعالیت‌های خود را تعطیل اعلام کرد.

در این دوران نقطه‌چینی از بغض‌ها وجود داشت؛ خط ممتدی از کنش‌ها و واکنش‌ها. خط اجتماعی-اقتصادی ساختار تعدیل، دُمَل‌های چرکین خودش را بر بدن و سر جامعه‌ی ایران کاشت. جدال دو مذهب در پس پیشانی حافظه‌ی تاریخی ایران جای گرفت و نهایتاً یک حس زیست کاملاً باز [به‌وجود آمد] که خدمتتان توضیح می‌دهیم.

بغض‌ها و نقطه‌چین‌ها:

امجدیه ۶۳، ۶۵، ۶۷ / شورش‌های شهری / رگه‌ی اعتراض دانشجویی رسمی

گفتیم که دهه‌ی ۶۰ دهه‌ی ویژه‌ای بود اما به‌رحال جا به‌جا و گاه‌به‌گاه بغض‌هایی ترکیده می‌شد. آن‌موقع بازی‌ها را در استادیوم آزادی نمی‌گذاشتند. تا سال ۶۷ در بازی‌ها امجدیه بود. هر دو سال یک‌بار دز امجدیه بغض به‌وجود می‌آمد و انفجار به‌وجود می‌آورد و به بیرون می‌زد که البته زود جمعش می‌کردند. یکی سال ۶۳، یکی سال ۶۵ و یکی سال ۶۷. هر بار هم پرسپولیس بازی داشت و جمعیت انبوه می‌شد. به‌خصوص سال ۶۷ اینقدر جمعیت انبوه شد که فشار جمعیت همه‌ی نرده‌ها و تیرها و فنس‌ها و سیم‌خاردارها را کند و در شرایطی دو تیم بازی می‌کردند که جمعیت تالاب خط نشسته‌بود و خیلی خطرناک بود. بیش از همه جان آن ۲۲ نفری که در داخل زمین بازی می‌کردند تحت مخاطره بود. هر سه بار هم که در امجدیه انفجار به‌پا شد و جمعیت بیرون آمد، شعارها سیاسی شد. درحالی‌که میانگین فرهنگی و فکری جمعیت استادیوم، میانگین پایینی است و میانگین سنی هم میانگین پایینی است. این‌طور نبود که سی‌هزار دانشجو و معلم و استاد ناراضی و مترجم و مؤلف را به امجدیه بیاوری که وقتی بیرون می‌آیند شعار دهند. نه! اصلاً این‌طور نبود. بچه‌های ۱۷-۱۸ ساله‌ای بودند که از مدرسه تعطیل می‌شدند یا از مدرسه جیم می‌شدند و به امجدیه می‌آمدند و یا فرض کنید راننده‌ی اتوبوس، راننده‌ی کامیون و راننده‌ی تاکسی و دست‌فروش و

کاسب [بودند]. تیپ‌های استادیومی بیشتر این‌ها هستند. نه اینکه همه اینها باشند اما بیشتر اینها هستند. با این وجود از دلشان شعار سیاسی و شعار طبقاتی بیرون می‌آمد. امجدیه سه نقطه‌چین بود. یک سری شورش‌های شهری هم بود که بیشتر در دوره‌ی هاشمی از اسلام‌شهر و رباط‌کریم تهران تا قزوین و اراک و مشهد و ... بود و یا شورش‌های حاشیه‌نشین‌ها. یک رگه-ی اعتراض دانشجویی حداقلی هم بود. دانشگاه خل دست دست نظام و تحکیم وحدت و انجمن‌های اسلامی کاملاً خودتعریف‌کرده‌ی در کادر نظام جمهوری اسلامی بود اما آنها هم از سال ۷۰ معترض [به حکومت] و متعرض به دولت هاشمی شدند. اینها بغض‌های اجتماعی‌ای بودند که خودشان را در امجدیه، شورش‌های شهری و اعتراض دانشجویی حداقلی نشان می‌دادند.

کنش و واکنش‌ها:

حجاب / ویدئو ۶۱ / ماهواره ۷۲ / نوروز / چهارشنبه سوری

اما یک کنش و واکنشی هم بین جامعه و حاکمیت به‌ویژه در دهه‌ی ۷۰ برقرار بود. این‌طور نبود که هیچ واکنشی وجود نداشته باشد. واکنش اول سر حجاب بود. البته از همان سالی که حجاب اجباری شد تظاهرات حجاب در تابستان ۵۹ تا بهار سال ۶۰ حجاب بود اما دیگر بروز و ظهور اجتماعی نداشت و بروز و ظهور انفرادی داشت. [بروز و ظهورها] متعدد در ۵-۶ موج از سال ۶۰ که حجاب اجباری شد تا همین الان یعنی حدود ربع قرن وجود دارد. موج اول در سال ۶۴-۶۳ موج روپوش‌های کیمون‌ها بود. یک سریال ژاپنی بود که آن موقع نمایش می‌دادند. مدل روپوش‌ها از کیمونوها گرفته شدند؛ آستین‌های خیلی گشاد که تا اینجا می‌آمد و کوتاه بودند و یا روسری‌ها چند موج کوچک و بزرگ شد. درحقیقت می‌توان گفت که جامعه‌ی زنان مخالف حجاب در چند نوبت جمهوری اسلامی را سر مساله‌ی حجاب ضربه‌فنی کردند و الان هم که به حد کاملاً حداقلی خودش رسیده‌است. حجاب، واکنش

بخشی از نیمی از جامعه‌ی ایران که مخالف حجاب بودند را در بر داشت. یک کنش و واکنش هم سر ویدئو به وجود آمد. ویدئو آمد و بعد ویدئو کلوپ‌ها سال ۶۱ باز شدند و مجوز هم داشتند و فیلم‌ها هم عموماً فیلم‌های مجازی بودند و مثل الان نبود که مرز باز باشد یا از اینترنت بتوان فیلم گرفت. اصلاً این‌طور نبود و همه چیز بسته بود. آن زمان ایران یک فضای شبه مغولستانی داشت. اما به یک باره سال ۶۲ هجوم آوردند و اول همان ویدئو کلوپ‌ها که خود ارشاد مجوز داده بود، تعطیل شدند. فیلم‌ها جمع می‌شد و به برخی مراکز هجوم می‌بردند و در خانه‌ها هم حتی فیلم ویدئو را می‌گرفتند و ضبط می‌کردند. ویدئو در حقیقت تبدیل به یک قاچاق اجتماعی شد و جدال و جنگ و گریز بود. البته سر ویدئو بالاخره جامعه برنده شد. بعد از یک مدت باز ویدئو کلوپ‌ها باز شدند و ویدئو کاملاً رسمی شد. سه راه - جمهوری و بازار هم یک مدتی ویدئو نمی‌آوردند و خرید و فروش پنهانی بود ولی باز علنی شد. همین اتفاق حدوداً ۱۰ سال بعد سر ماهواره افتاد. در سال ۷۲ به پشت بام‌ها هجوم بردند و چند نوبت [این هجوم را] تکرار کردند. الان هم دوباره دارند ماهواره‌ها را جمع می‌کنند که [نشان می‌دهد] ماهواره هم [جمهوری اسلامی را] تسخیر کرده است و مغلوب کرده است.

اتفاق دیگر نوروز بود. یعنی از همان سال ۶۱ تبلیغات رادیو و تلویزیونی جمهوری اسلامی این بود که نوروز به خرافات ملی بر می‌گردد و فرودست‌تر از مناسک و مراسم و اعیاد مذهبی است و خط جدی داشتند که نوروز محو بشود. اما جامعه‌ی ایران تمام‌قد مقابل این تحمیل ایستاد و نوروز دم‌به‌دم و سال‌به‌سال جدی‌تر شد تا اینکه جمهوری اسلامی به نوروز هم وا داد. یعنی از ۷۱-۷۲ جمهوری اسلامی در تلویزیون نوروز را حتی قوی‌تر از زمان شاه برگزار می‌کند که تا سال‌های اخیر هم کشیده شده است.

نهایتاً چهارشنبه‌سوری! اینقدر تینیجرها و بچه‌های ۲۱-۲۲ ساله پیش آمدند و محله‌ها تسخیر شدند تا جایی که در سال‌های اخیر (۸۰-۸۱) هم

چهارشنبه‌سوری رسمیت پیدا کرد و حتی تیر و ترقه‌ی دولتی هم سر چهارراه‌ها فروختند. این موارد را هم باید دقت کرد. این‌طور نبود که همه‌جا حاکمیت دستِ بالا را داشته باشد. این واکنش‌ها سر حجاب، ویدئو، ماهواره، نوروز و چهارشنبه‌سوری باید دیده‌شوند.

تعدیل و زخم‌های اجتماعی:

تجربه‌ی شکاف طبقاتی / چندپیشگی در مارا تن معیشت / آسیب‌ها / حس بی‌آیندگی

بخش بعدی [سیاست] تعدیل و زخم‌های اجتماعی خاص خودش بود. در زمان جنگ منبع چندان‌ی نبود که بخواهد توزیع شود و از محل توزیع آن شکاف طبقاتی و اجتماعی به‌وجود بیاید. همه مشمول نظام کوپنی و نظام سهمیه‌بندی بودند. ارزی که به واردات اختصاص داده می‌شد خیلی کم بود، ارز مسافرتی و ارز پزشکی خیلی کم بود. مثلاً هر کس مشکل پزشکی داشت و می‌خواست برای مداوا به خارج برود باید شورای پزشکی [تایید می‌کرد]. چیز ویژه‌ای نبود که تقسیم شود. البته از دل همان منابع هم مؤتلفه باد شد، رفیق‌دوست‌ها باد شدند و رانت‌ها شکل گرفتند. نه اینکه [در دهه‌ی ۶۰] هیچ رانتی نبود ولی قابل مقایسه با سال‌های ۶۸ به بعد نبود. در دوران تعدیل شکاف اجتماعی و شکاف طبقاتی خیلی جدی‌تر شد. چندپیشگی مال این دوره است. در دوران جنگ با یک کار و یک کمک‌کار بالاخره زندگی‌ها می‌گذشت ولی در دوران تعدیل (از ۶۹-۷۰) که تازیانه امواج تورمی به سر و کول همه می‌خورد، چندپیشگی باب شد. فرض کنید عصرها مسافرکشی، یا معلم صبح یک مدرسه و عصر یک مدرسه و شب هم شاگرد خصوصی. چند پیشگی در مارا تن معیشت باب شد. آسیب‌های اجتماعی مثل طلاق و خودکشی و افسردگی و مصرف دارو [بروز پیدا کرد]. نُرم‌هایش موجود است و قبلاً اشاره شد که به خصوص در حفاصل سال‌های ۷۰ تا ۷۵ زیاد شد. مجموعاً احساس بی‌آیندگی اقتصادی-اجتماعی عمومی به جامعه‌ی ایران دست داد.

دومذهب در پس پیشانی

در این یک و نیم دهه‌ی ویژه که از آن صحبت کردیم تفاوت تومنی ۹ زار و برخی اوقات تومنی ۱۰ زار دو مذهبِ پسِ پیشانیِ جامعه‌ی ایران کاملاً شکل گرفت. آن مذهبی که با خودش انقلاب را آورد و مذهبی که بعد از استقرار نظام به جامعه‌ی ایران معرفی شد.

احساس زیست Open

نهایتاً اینکه در عرصه‌ی اجتماعی یک احساس زیست اوپنی به همه دست داد. یعنی هیچ حریم خصوصی برای کسی باقی نبود. اتفاقاً از همین سال‌های ۶۵-۶۶ آشپزخانه‌های اوپن باب شد که اصلاً به جامعه‌ی ما نمی‌خورد. جامعه هم حس اوپن می‌کرد. یعنی هیچ حریمی نداریم و همه‌چیز [انسان] را همه می‌دانند؛ گزینش اداره می‌داند، گزینش مدرسه می‌داند، گزینش دانشگاه می‌داند. تلفن شنود می‌شود، سینما بخواهی بروی آزاد نیستی، با خانواده و... یک حس اوپن‌نگی بود که همه‌جا زیر ذره‌بین هستی و در چهاردیواری هم که از قدیم گفته‌اند «چهاردیواری، اختیاری» نه می‌توانی ماهواره داشته باشی، نه می‌توانی ویدئو داشته باشی و... .

از منظر اجتماعی چنین ویژگی‌هایی بود که به نظر من خیلی جدی و قابل تحلیل و قابل رهیابی است. این‌طور نیست که جامعه هیچ واکنشی نداشته باشد. واکنش وجود داشت و در جاهایی این جمهوری اسلامی بود که عقب رفت و این جامعه بود که جلو آمد.

بستر عمومی سرفصل نو

بستر دورانی را پشت سر گذاشتیم و می‌آییم سر بستر عمومی. این بستر عمومی نه خیلی ربطی به حاکمیت دارد (نه اینکه هیچ ربطی نداشته باشد) و نه خیلی ربطی به نیروهای فکری-سیاسی [دارد]. از درون جامعه‌ی ایران بر می‌تراود.

جامعه‌ی بیشتر شهرنشین

وجه اول اینکه سیر شهرنشینی خیلی جدی شد و غلظت گرفت. اگر در ابتدای دهه‌ی ۴۰ و قبل از اصلاحات ارضی الاکلنگ و بالانس جمعیت ۷۵ به ۲۵ به نفع روستاها بود، در این دورانی که از آن صحبت می‌کنیم نسبت ۶۰-۶۵، ۴۰-۳۵ شده بود. اتفاق مهمی افتاده بود. اقتصاد ایران دیگر اقتصاد فلاحتی نبود که یک توده‌ی متراکمی را روی زمین و پیرامون زمین سازمان بدهد. در این دوران بخش خدمات اقتصاد ایران را فتح کرد. الان اگر شما گزارش‌ها و ترازنامه‌های اقتصادی سالانه‌ی بانک مرکزی را در دهه‌ی ۶۰ را باز کنی، بخش خدمات جاهایی تا ۴۰-۴۵ درصد اقتصاد ایران را تسخیر کرده است، در کنارش هم نفت است و یک کشاورزی رو به محو شدن و یک صنایع ماقبل دوران صنعت پیشرفته. اینها روندهای بطئی‌ای است که هیچ کسی جلو دارش نیست و هیچ حاکمیتی نمی‌تواند جلوییش را بگیرد. اینکه مستقل از حاکمیت‌ها این اتفاقات رخ می‌دهد. البته سیاست‌های قبل از انقلاب سیاست‌های شهرپسند بود و دعوت می‌کردند که همه به شهر بیایند و بعد از انقلاب هم ۲-۳ موج مهاجرتی داشتیم و سیاست‌ها به گونه‌ای بود که دافعه‌های روستایی را دامن می‌زد و جاذبه‌های شهری و پولک زرق و برقش را نمایان‌تر می‌کرد. دو سه موج جدی مهاجرتی یکی ۵۸، یکی دهه‌ی ۶۰ و یکی هم دهه‌ی ۷۰ در جامعه‌ی ایران داشتیم. جامعه‌ی ایران یک جامعه‌ی بیشتر شهرنشین شد.

جمعیت بس جوان

جمعیت هم بس جوان شد. جمعیت بس جوان خودش را درس‌شماری سال ۷۵ نشان داد. میانگین سنی ۲۲ سال در جهان بی‌نظیر بود. در آمار یک بحثی است [به نام] بحث "نما". یعنی شما به یک توده‌ی متراکمی که نگاه می‌کنی، بیشترین تراکمش زودتر از همه جا جلب توجه می‌کند. فرض کنید دشتی را می‌بینید. سطحی از زمین که یک مقدار برجسته‌تر است، زودتر از همه چشم و دیده را متوجه خودش می‌کند. نمای جامعه‌ی ایران در سرفصل

جامعه‌ی ۷۵، ۱۹ بود که خیلی نمای پایینی است. یعنی بیشترین تراکم [جمعیتی در] ۱۹ ساله‌ها بود. یعنی اگر کسی از بالا عقاب‌وار جامعه‌ی ایران را می‌دید به ۱۹ ساله‌ها خیره می‌شد. این جمعیت بس جوان نه حافظه‌ی تاریخی اول انقلاب را داشت و نه خیلی جنگ را دیده‌بود. جمعیتی که از آن صحبت می‌کنیم در سال‌های آخر جنگ خردسال بود.

جدال با شیرازه‌ها

همین جمعیت جوان در میانه‌ی دهه‌ی ۷۰ به جدال با شیرازه‌ها برخاست. به شیرازه‌های درون خانواده، درون مدرسه، درون دانشگاه و درون جامعه شورید که این شورش بر شیرازه‌ها اکنون هم ادامه دارد و به وجه افراطی و خودبه‌خودی رسیده‌است.

آموزش عالی ریشه‌دوان

آموزش عالی هم ریشه دوانده‌بود. به این مفهوم که یک "دانشگاه آزاد"ی آمد! در دهه‌ی ۴۰ و ۵۰ مجله‌ی توفیق در می‌آمد که یکی از شوخی‌هایش با بانک‌صادرات بود. بانک‌صادرات در دهه‌ی ۴۰ و ۵۰ بسیار تکثیر شد. کاریکاتوری روی جلد کشیده‌بود که یک روستایی دستش را روی شانه‌هایش گذاشته‌بود. یکی پرسیده‌بود که چرا دستت را روی شانه‌هایت گذاشته‌ای جواب داده‌بود می‌ترسم بانک‌صادرات بیاید روی شانه‌ی من هم شعبه باز کند. دانشگاه آزاد هم به همین ترتیب بود. یک وجه آن سیاسی بود که جریان پیرامون هاشمی تشکیلات خاص خودش را می‌خواست و می‌ساخت و با جاسبی و دانشگاه آزاد پیش می‌برد، منفعت اقتصادی زیادی هم برایش داشت و بیرون از نظارت دولتی هم بود. جدال دانشگاه آزاد با وزارت علوم حتی در دولت خود هاشمی هم [به‌طور] جدی وجود داشت و دانشگاه آزاد در دولت هاشمی هم به وزارت علوم باج نمی‌داد و تعدادی از وزرای دولت هاشمی اصولاً راه را برای دانشگاه آزاد باز می‌کردند. آموزش عالی هم دولتی و هم آزاد ریشه دواند. بالاخره این ریشه‌دواندن خود

منجر به اتفاقاتی شد که نه حاکمیت فکر می‌کرد و نه سازمان‌دهندگان دانشگاه آزاد. هم‌چنان‌که رضاخان هم که بنیانگذار دانشگاه و نظام آموزش عالی در ایران بود، هیچ‌وقت فکر نمی‌کرد از درون دانشگاه بخشی از ۵۳ نفر دربیاید. دانشگاه آزاد در روستا و شهرستان درجه‌دو و درجه‌سه با خودش آگاهی برد.

بسط طبقه‌ی فرهنگی

وجه دیگر بسط طبقه‌ی فرهنگی بود. یک طبقه‌ی فرهنگی گسترده از انتهای دهه‌ی ۶۰ شروع به شکل گرفتن و متشکل شدن گرفت و خودش را تمام‌قد و تمام‌وزن در میانه‌ی شرایط دهه‌ی ۷۰ برملا ساخت.

امیال صنفی

از سال‌های ۷۱-۷۲ آرام آرام گرایش‌های صنفی چه در صنف سستی و چه در صنف صنعتی و مدرن خود را نشان دادند. یک‌سری ان‌جی‌اوهای صنفی در این دوره شکل گرفت. به‌خصوص صنف صنعتی در این دوره (نیمه‌ی اول دهه‌ی ۷۰) سازمان‌دهی شدند.

حقوق آشنایی

آرام آرام طیف‌های مختلف اجتماعی با حقوق خودشان آشنا شدند.

راه به جهان

یک راهی هم به جهان باز شده بود. بالاخره فیلم ایران به فستیوال‌ها می‌رفت. سینمای مؤلف در ایران آمد. دهه‌ی ۶۰ اصلاً این خبرها نبود. موسیقی ایران هم به‌همین ترتیب. برای اول‌بار در سال ۶۹ تیم فوتبال ایران بعد از مدتها در آسیا اول شد. راه به جهان باز شد. بعد هم که تکنولوژی آمد، راه به جهان را بازتر کرد؛ اینترنت و شاهراه‌های اطلاعاتی آمدند.

“خواننده” گی

جامعه‌ی ایران بیش از گذشته خواننده‌شد. به‌خصوص همان طبقه‌ی

متوسط فرهنگی‌ای که به وجود آمد، می‌توان گفت که در نیمه‌ی دهه‌ی ۷۰ خوب‌خوان شدند. در دهه‌ی ۶۰ چیزی برای خواندن نبود. [فقط] دو روزنامه‌ی کیهان و اطلاعات بودند. مگر آنها را چقدر می‌توانی بخوانی؟! دهه‌ی ۴۰ و حتی دهه‌ی ۵۰ کیهان چهار زار بود و بعدا پنج زار شد. کیهان [ساعت] یک و نیم می‌آمد. اداره هم تا [ساعت] دو بود. بعضی دکه‌ها بودند (به خصوص دکه‌هایی که در جلوی‌شان اداره بود). که کارمند می‌آمد [ساعت] یک و نیم کیهان را می‌گرفت و در اداره‌اش می‌خواند و بعد به روزنامه فروش دو زار برمی‌گرداند. یعنی در دهه‌ی ۴۰ با دو زار و در نیم-ساعت می‌شد کیهان را خواند. اما در دهه‌ی ۶۰ انگیزه‌ای نبود که دو زار بدهی کیهان بخوانی. چه چیزی از کیهان را بخوانی؟! چه چیزی از اطلاعات را بخوانی؟! [در دهه‌ی ۶۰] مجله‌ی سراسری کیفی‌ای هم نبود. بازار کتابی هم نبود. تلویزیون هم که دو شبکه بود و امکان خواندن دیداری هم وجود نداشت. در بخشی از کشور اصولاً امکان گرفتن شبکه‌ی دو وجود نداشت. ولی در دهه‌ی ۷۰ نشریات و روزنامه‌ها آمدند، اینترنت آمد، بازار کتاب آمد و یک نهضت نصف و نیمه‌ی ترجمه راه افتاد و خیلی‌ها خواننده شدند.

گریز از ایدئولوژی

وجه دیگر در این دوره [این بود که] در بستر عمومی یک گریز از مذهب و گریز از ایدئولوژی شکل گرفت که خودش را در نیمه‌ی اول دهه‌ی ۷۰ خیلی جدی نشان می‌داد.

میل زیست مستقل

نهایتاً یک میل زیست مستقل از ایدئولوژی و نظام ارزشی جمهوری-اسلامی [به وجود آمد].

این‌ها بسترهای عمومی سرفصل نو بودند. بستر فکری تحولات و بقیه‌ی موارد را برای بعد می‌گذاریم. از ابتدای جلسه تا الان بسترشناسی شد؛ بستر دورانی، بستر عمومی و بستر فکری.

بستر فکری سر فصل نو

در بستر فکری روی انباشت‌هایی که در هفت‌ساله‌ی ۶۸ تا ۷۵ صورت گرفت متمرکز می‌شویم و تدقیق می‌کنیم. در آخر دهه‌ی ۶۰ یعنی همان سال‌هایی که جامعه‌ی ایران آرام‌آرام سیر تحول و تطور درونی را طی می‌کرد، فکر هم -که دینامیسم خاص خودش را دارد و یکی از زنده‌ترین اجزاء ارگانیسم بدن که مغز است را با خودش حمل می‌کند- بسیار بسیار خلع‌جان و هیجان داشت. حال بینیم که کارنامه‌ی این هیجان و خلع‌جان جامعه‌ی فکری ایران چه بود.

انباشت‌های انتهای دهه‌ی شصت تا میانه‌ی دهه‌ی هفتاد

در چند حوزه انباشت‌های نسبتاً جدی‌ای صورت گرفت. یک حوزه درون حاکمیت بود که امکانات خاص خودشان را داشتند. یک حوزه هم بیرون از حاکمیت بود و یک حوزه هم حوزه‌ی عمومی هم‌پیوند با داده‌های اینترنتی بود و یک حوزه هم محصول تکاپوهای ادبی-هنری دوره بود. حال یک‌به‌یک را مقداری باز کنیم و ببینیم که نقش و سهم هر کدام در انباشت عمومی دوره چیست.

انباشت‌های درون حاکمیتی

انباشت‌های اول، انباشت‌های درون حاکمیتی بود. به این مفهوم که بخشی از کسانی که از ۶۸ به بعد رانده شدند در بعضی پاتوق‌های درون حاکمیتی که از امکانات ویژه‌ای هم برخوردار بود، به کار فکری متمرکز شدند. یکی از آن پاتوق‌هایی که از آن انباشت بیرون آمد، موسسه‌ی مطالعات استراتژیک بود. این موسسه‌ی مطالعات استراتژیک تقریباً امکانات ویژه‌ای داشت. هم امکان سفر به خارج را داشت و هم امکان دعوت کردن از چهره‌های فکری-فرهنگی اروپایی را داشت. خودشان هم می‌توانستند سفر بروند و هم یک امنیتی داشتند. به هر حال اگر یک هسته‌ی فکری-سیاسی بیرون از نظام

می‌خواست تشکیل بشود طبیعتاً هول و هراس‌ها و تکان‌های خاص خودش را داشت. اما برای این هسته، امنیت وجود داشت. امکانات هم وجود داشت؛ دفتر و محل استقرار وجود داشت. ضمناً ذهن خودشان هم فعال بود. هسته‌ای که بیشتر حول آقای حجاریان در مؤسسه‌ی مطالعات استراتژیک تشکیل شد که بحث‌هایی که آنجا مطرح بود بیشتر حول چگونگی توسعه‌ی سیاسی درون‌حاکمیتی جمهوری اسلامی بود. به‌خصوص که پایان‌نامه‌ی دکترای آقای حجاریان، بحث توسعه‌ی سیاسی بود. یعنی ۴-۵ سال امکان کار و تحقیق فکری روی این بحث وجود داشت. یک حوزه‌ی انباشت در درون مطالعات استراتژیک (که هنوز هم هست منتهی دست جریانات دیگری است) شکل گرفت. یک وجه هم انباشتی بود که باز درون حاکمیت حول آقای دکترسروش و مجله‌ی کیان تحقق پیدا کرد که این انباشت، انباشت جدی‌تری بود. اگر انباشت اولی بیشتر مایه‌های استراتژیک و تشکیلاتی داشت، اینجا بیشتر مایه‌های فلسفی و فکری داشت. آقای‌سروش از درون حاکمیت جمهوری اسلامی فعالیت فکری‌اش را شروع کرد. به‌این مفهوم که ۵۸-۵۹ از جمله روشنفکرانی بود که خودش را درون نظام جمهوری اسلامی تعریف کرد و از امکانات ویژه‌ای هم بهره برد. در همان سال ۵۹ و ابتدای ۶۰ یک ساسله بحث‌هایی در تلویزیون گذاشتند که یک وجهش بحث‌های سیاسی و یک وجهش هم بحث‌های فکری با حضور احزاب بود.^۱ بحث فکری که گذاشتند از چند منظر خیلی از گروه‌ها استقبال نکردند. یکی اینکه مجری باید جمعی انتخاب شود و ما به مجری رسمی جمهوری اسلامی اعتماد نمی‌کنیم و [او] بحث را به‌سوی دیگری می‌برد. خلاصه

^۱ . در فروردین ۱۳۶۰ مناظره‌هایی در تلویزیون ترتیب داده شد که در آن از نماینده گروه‌ها دعوت شد به مناظره در مورد مباحث فکری، سیاسی و اقتصادی بپردازند. این مناظره‌ها که با اختلاف نظر در ترکیب نفرات و مباحث و همچنین تردید در تامین امنیت شرکت‌کنندگان روبرو بود با نزدیک شدن به التهاب‌های خرداد ۶۰ نیمه کاره رها شد و بخشی از آن‌ها هرگز پخش نشد.

پیش‌شرط‌هایی برای بحث فکری گذاشتند که قابل تحقق نبود و تحقق هم پیدا نکرد. یکی دو بحث فکری گذاشتند که در آن کیانوری و احسان طبری از حزب توده هم به بحث‌ها آمده بود. در بحث‌های ایدئولوژیک یک جلسه‌ی سه نفره بیشتر تشکیل نشد که نماینده‌ی حزب توده و آقای مصباح و دکتر سروش بودند. کتاب‌های دینی مدرسه‌ها در سال‌های ۵۸-۵۹ و بخش فلسفی معارف اسلامی [دانشگاه‌ها] بعد از انقلاب فرهنگی توسط ایشان نوشته می‌شد که خیلی از روشنفکران حاضر به این کار نبودند. خیلی از مدرسین مدارس هم که بچه‌های نسل انقلاب بودند، ۲۳-۲۴ ساله‌هایی که بعد از ۵۹-۶۰ معلم شدند، آنها هم حاضر به تدریس بخش‌هایی که ایشان تدوین کرده بود، نبودند. ایشان عضو اصلی شورای انقلاب فرهنگی هم بود و تعریف کاملاً حکومتی داشت. با گروه‌ها هم برخورد می‌کرد. در سیاست‌گذاری‌ها و پاک‌سازی‌های دوران انقلاب فرهنگی هم تا حدودی مشارکت داشت. همانطور که آقای مخلصانف نیمه‌اول فعالیت هنری خودش را کاملاً در کادر نظام جمهوری اسلامی تعریف می‌کرد و با امکانات ویژه فیلم ساخت و بعد مستقل شد، در حقیقت ایشان هم همین سیر را طی کرد. در سال ۶۷ بحث‌های جدی‌ای را ایشان در مسجد اقصیه گذاشت که دیدگاه‌های جدیدش را منتشر می‌کرد. بعد هم مجله‌ی کیان تربیون موازی با مسجد اقصیه شد. کیان یک مجله‌ی روشنفکری بود که هم بار فلسفی و هم بار فرهنگی و هم بار فرهنگ سیاسی داشت. یک حوزه‌ی انباشت جدید توسط آقای دکتر سروش و خط کیان صورت گرفت. اینها انباشت‌های درون حاکمیتی بود که مضمونش را جلوتر باز می‌کنیم.

انباشت‌های بیرون حاکمیتی

ملی‌مذهبی / لائیک‌ها / چپ‌ها / نیمه نهضت ترجمه

بیرون از حاکمیت هم آرام‌آرام انباشت‌هایی صورت گرفت. سه جریان

فکری بودند که در این انباشت مشارکت داشتند؛ یک ملی-مذهبی‌ها، دوم لائیک‌ها و سوم چپ‌ها. بخشی از لائیک‌ها و چپ‌ها یک نیمه نهضت ترجمه هم راه انداختند که به آن اشاره می‌کنیم. در درون جریان ملی-مذهبی، بخشی از مساعی که از آن انباشت دورانی بیرون آمد، مساعی فکری فردی بود. فرض کنید بحث‌های نسبتاً محدودی توسط دکترین‌ها در نقد بحث‌های فلسفی سروش که بحث‌های معرفت‌شناسانه بود، صورت گرفت. آقای میثمی هم انباشتی روی حافظه‌ی تاریخی، جریان شکل‌گیری مجاهدین و جنبش ۳۹-۴۲ و جنبش مسلحانه‌ی دهه‌ی ۴۰-۵۰ صورت دادند. آقای مهندس سحابی هم روی توسعه‌ی دورنگرا و متوازن، اخلاق ملی و پرنسب‌های ملی-مصدقی انباشتی را فراهم کردند؛ مقدمه‌ای را که روی کتاب جنبش ملی ایران نوشت و نقد برنامه‌ی تعدیل هاشمی که در سال ۶۷-۶۸ صورت گرفت، سه یا چهار جزوه تحت عنوان بحث‌های بنیادین ملی که قبل از اینکه ایران‌فردا منتشر بشود با کمک دوستان جوان منتشر کردند و بعد هم ایران‌فردا به عنوان یک نشریه‌ی اقتصادی-سیاسی منتشر شد. این تکاپوهایی بود که فردی انجام شد. در این جریان هیچ‌وقت کار جمعی صورت نگرفت. به‌لحاظ فردی افراد شاخصی از جریان ملی-مذهبی در انباشت سالهای ۶۸ تا ۷۵ مشارکت داشتند.

لائیک‌ها هم از زیر ضرب و زور دهه‌ی ۶۰ بیرون آمده‌بودند. هم فضای جهان برایشان مساعدتر شده‌بود و هم فضای ایران برایشان بهتر از قبل بود. نشریاتی داشتند و فصلنامه‌هایی توانستند منتشر کنند. تحرکی پیدا کردند و چند کتاب‌فروشی در تهران دایر کردند. پاتوق‌های خاص خودشان را داشتند که با نا امنی مواجه بود ولی نه به مانند دهه‌ی ۶۰.

چپ‌ها هم آرام‌آرام از دل شرایط سر برآوردند. بیشترین آسیب را در دهه‌ی ۶۰ در ایران چپ‌ها دیدند. نظام جمهوری اسلامی یک تفکر ستی داشت و بیش از همه با چپ‌های مارکسیست سر عناد و ستیز داشت. آنها حامی اجتماعی هم نداشتند. حالا فرض کنید نیروهای مذهبی رادیکال که زیر ضرب و

زور بودند بالاخره طیف‌های حامی اجتماعی‌ای داشتند و دربندگی نظام هم برخی نسبت به برخوردی که با آنها می‌شد، انتقاد می‌کردند اما چپ‌ها هیچ حامی‌ای نداشتند. همه‌ی امکاناتشان هم از دست رفته بود. اینکه به نظر من برآمدن اینها جوهردارتر و مهم‌تر از برآمدن مجدد نیروهای مذهبی است. به هر حال نیروهای مذهبی در جامعه‌ی ایران چفت‌هایی دارند و در حد خودشان از امکاناتی برخوردار بوده و هستند ولی چپ‌ها هیچ امکانی نداشتند. نشریه‌ی گفتگو^۱ متعلق به آنها بود. نشریه‌ی گفتگو بین تفکر لائیک و چپ در حال نوسان و پاندول بود و از نشریات دوران جدید بود. دنیای سخن^۲ و آدینه^۳ هم نشریات چپ بودند. آنها در این دوره پاتوق‌هایی پیدا کردند و بحث‌های اقتصادی-اجتماعی‌ای را دامن می‌زدند و در حد خودشان انباشتی را صورت دادند. با توجه به اینکه از سال‌های ۹۳-۹۴ چپ در جهان خیز مجددی پیدا کرد، [چپ‌های ایران] از انباشت‌های چپ بازخیز پیدا کرده به خصوص در امریکای لاتین و امریکای جنوبی، بهره می‌بردند. در سال ۱۹۹۲ یک جبهه‌ی گسترده‌ای از چپ‌های جدید در منطقه‌ی امریکای جنوبی و امریکای مرکزی تشکیل شدند که منزل گاه اصلی و منزل مادرشان در برزیل بود. یک چپ جدید متشکل در برزیل تشکیل شد که بعداً با جریان مترقی کلیسا که پرچم الهیات رهایی‌بخش را حمل می‌کرد پیوند خورد و یک موج جدی توده‌ای در کادر حزب زحمتکشان که منزل گاه اصلی و مادرش در برزیل بود، در منطقه راه افتاد. درحقیقت دستاوردهای آنها به ایران هم می‌رسید. لذا چپ‌ها و لائیک‌ها هم به

۱. فصلنامه‌ی گفتگو از سال ۱۳۷۲ با مدیریت مسئولی رضا ثقفی و سردبیری مرادثقفی منتشر می‌شود.

۲. ماهنامه‌ی دنیای سخن نشریه‌ای ادبی-فرهنگی بود که به مدیریت مسئولی شاهرخ تویسرکانی از سال ۱۳۶۵ تا ۱۳۸۰ منتشر شد.

۳. مجله آدینه از سال ۱۳۷۴ تا ۱۳۷۷ با مدیریت مسئولی غلامحسین ذاکری و همکاری افرادی چون فرج سرکوهی، مسعود بهنود، سیروس علی‌نژاد و... انتشار یافت. موضوعات آدینه بیشتر فرهنگی و فکری بود و در سال ۱۳۷۷ با حکم دادگاه توقیف شد.

سهم خودشان در این انباشت مشارکت داشتند. تیپ‌های دیگری هم مثل آقای بابک‌احمدی^۱ و دیگران هم در برپایی نیمه نهضت ترجمه‌ی ابتدای دهه‌ی ۷۰ صاحب سهم بودند.

سرریزهای اینترنتی

اینترنت آرام‌آرام به جامعه‌ی ایران وارد شد. در سال‌های ۷۴-۷۵ پاتوق‌های اینترنتی هم شکل گرفت. کافه‌های اولیه‌ی اینترنتی در شهرهای اصلی ایران تأسیس شد. سرریزهای اینترنتی هم آمد. شعاع‌ها و ترکش‌های ریز و درشت انفجار اطلاعاتی که در جهان صورت گرفت و محصول روند تکنولوژیک و فرهنگی آنها بود و نه ما، به ایران هم آمد و سرریزهای خاص خودش را داشت.

مجاری ادبی-هنری

جامعه‌ی ادبی-هنری هم در این دوره به‌طور جدی فعال بود. نشریات و فصلنامه‌های جدی‌ای آمد. جامعه‌ی ادبی-هنری در دهه ۶۰ و در دوران انقلاب یک تاندانس عمومی و میل و گرایش چپ داشتند و درحد خودشان زیرضرب بودند [اما] اینجا آرام‌آرام طلوع مجدد داشتند. کانون‌نویسندگان دوباره احیا شد. فیلم‌های مؤلف مال این دوره است، مثلاً کیارستمی^۲ [در این

^۱. بابک احمدی. (۱۳۲۷) فیلسوف، نویسنده، مترجم و منتقد هنری. احمدی دانش‌آموخته‌ی فلسفه در آمریکا است و تئوری‌های متعددی از فیلسوفان چپ‌گرای قدیم و جدید را به فارسی‌زبانان معرفی کرده است. او همچنین از منتقدان فعال روند مدرنیته‌ی ایرانی است. از جمله کتاب او ساختار و هرمنوتیک، مارکس و سیاست‌مدرن، مدرنیته و اندیشه‌ی انتقادی، معمای مدرنیته، هایدگر و تاریخ هستی، کار روشنفکری، خاطرات ظلمت، حقیقت و زیبایی و... است.

^۲. عباس کیارستمی. (۱۳۱۹). کارگردان، فیلم‌نامه‌نویس و عکاس. او بیش از چهل فیلم ساخته است که بسیاری از آنها مورد تحسین منتقدان بوده و جوایز بین‌المللی متعددی را از آن خود کرده است. سبک خاص فیلم‌سازی کیارستمی که حاوی موضوعات خلاقانه و عمیق اما ساده است از او فیلم‌سازی صاحب سبک در سطح بین‌المللی ساخته است. از مهم‌ترین آثار او می‌توان به خانه‌ی دوست کجاست (۱۹۸۷)، زندگی و دیگر هیچ (۱۹۹۲)، زیر درختان زیتون (۱۹۹۴)، طعم گilas (۱۹۹۷)، باد ما را با خود خواهد برد (۱۹۹۹)، کپی برابر اصل (۲۰۱۰) و ده (۲۰۱۲) اشاره کرد.

دوره [نقش ویژه‌ای ایفا کرد. تئاتر حیات دوباره‌ای از اول دهه‌ی ۷۰ پیدا کرد و دوران بلوغ جدیدش سال‌های ۷۵-۷۶-۷۷ بود. مجاری ادبی-هنری هم در این انباشت شرکت کردند. می‌توان گفت این انباشت از یک وجه مشاع است و همه (درون‌حاکمیتی، بیرون‌حاکمیتی، مدرن مذهبی، چپ، لائیک و جامعه‌ی ادبی-هنری و فرهنگی) در آن شرکت داشتند. اما ضمن اینکه می‌توان بر آن عنوان همگانی، مشاع و مشترک را بر آن اطلاق کرد، می‌توان با یک واررسی و تدقیق جدی‌تر سهم‌ها را هم به‌طور نسبی مشخص کرد. این انباشت‌ها، انباشت‌های چندگانه‌ای بود؛ هم فکری-فلسفی بود و مایه‌ی اندیشه‌ی محض داشت، هم اقتصاد سیاسی و هم سیاسی بود و هم بعضاً روی تئوری‌های تشکیلاتی بود از جمله تئوری‌های تشکیلاتی‌ای که انجی‌اوهای جدید آن دوره حول آن‌ها شکل گرفته بودند. عوامل دیگر [نیز] در درون انباشت خودنمایی می‌کردند.

منشاء انباشت‌ها

انگاره‌ی پوپری / اندیشه‌ی گیدنز / پولورالیسم اروپایی

اگر بخواهیم منشاء انباشت‌ها را بررسی کنیم، انباشت درون حاکمیتی‌ای که در موسسه‌ی مطالعات استراتژیک و همچنین از مجرای دکتروسروش و جریان فکری و فرهنگی کیان شکل گرفت، حول سه عنصر و سه جوهر نشو و نما داشت؛ یکی انگاره‌ی پوپری^۱ بود که دکتروسروش در ایران ترجمه‌کننده، برگرداننده، شارح و توضیح‌دهنده و بازکننده‌ی آن بود. یک اندیشه‌ی اجتماعی-اقتصادی و جامعه‌شناختی چپ انگلیس هم بود که نماینده‌اش

^۱ . کارل پوپر. Karl Popper. (۱۹۹۴-۱۹۰۲). فیلسوف انگلیسی. صاحب تئوری ابطال‌پذیری در فلسفه‌ی علم و از بنیانگذاران مکتب خرد انتقادی بود. همچنین در حوزه‌ی فلسفه‌ی سیاسی مروج فلسفه‌ی لیبرال دموکراسی بود. کتاب‌های جامعه‌ی باز و دشمنان آن)، شناخت عینی و برداشت تکاملی (۱۳۷۴)، منطق اکتشاف علمی (۱۳۸۴)، حدس‌ها و ابطال‌ها (۱۳۶۸)، سرچشمه‌های دانایی و نادانی (۱۳۷۹) و ... به فارسی ترجمه شده‌اند.

گیدنز^۱ بود و این اندیشه بیشتر توسط افرادی که درون موسسه‌ی مطالعات استراتژیک تکا‌پوی فکری می‌کردند، بیرون می‌آمد. مشترک این دو حوزه‌ی مشترک حوزه‌ی دکترسروش و کیان با موسسه‌ی مطالعات استراتژیک-پلورالیسم اروپایی بود. تنوع و تکثر از نوع تنوع و تکثری که در جامعه‌ی سالهای ۱۹۷۰ به بعد در جامعه‌ی فکری-سیاسی اروپا تحقق پیدا کرد.

تفکر مصدقی / مذهب مستقل از حکومت / توسعه‌ی درون‌گرا

منشا فکری جریان ملی-مذهبی که به افرازش اشاره شد، سه عنصر داشت. یکی تفکر مصدقی، دیگری مذهب بیرون و مستقل از حکومت و یکی هم توسعه‌ی درون‌گرا بود. درحقیقت می‌توان گفت در دوران مورد بحثمان (حدوداً ۷۰ تا ۷۵) فکر دکتر مصدق بازتوضیح شد. رژیم‌شاه سعی کرده بود فکر مصدقی، منش مصدقی، مرام مصدقی و پرنسپ‌های دکتر مصدقی را هم نفی کند و هم بزدا‌ید. امکانات ارتباطی و رسانه‌ای هم به‌طور کامل دستش بود و این امکان را پیدا کرد. در جمهوری اسلامی هم از همان سال ۵۸ این مساعی شکل گرفت. قبل از ۵۸ و در اسفند ۵۷ اتفاق خیلی مهمی افتاد. یک تجمع یک‌باره‌ی عاشقانه در احمدآباد صورت گرفت و یک میلیون‌نفر از نیروها آمدند. هم مردم در آن بودند، هم دانشجو، هم معلم و هم درحقیقت جریان جنبش مسلحانه‌ی دهه‌ی ۴۰-۵۰ و هم همه‌ی جریان‌های روشنفکری. در ۱۴ اسفند ۵۷ اتفاق نظری ناگفته و نانوشته روی مصدق شکل گرفت و

^۱. آنتونی گیدنز. Anthony Giddens. (۱۹۳۸). جامعه‌شناس انگلیسی. صاحب تئوری ساختار و عاملیت است. کتاب‌های او از منابع دانشگاهی سرتاسر جهان است و تعداد زیادی از آن‌ها به فارسی ترجمه شده است. از آن جمله‌اند: جامعه‌شناسی (۱۳۷۷)، سیاست و اندیشه جامعه‌شناسی در اندیشه‌ی ماکس وبر (۱۳۷۵)، پیامدهای مدرنیته (۱۳۷۷)، سیاست، جامعه شناسی و نظریه‌ی اجتماعی (۱۳۷۸)، تجدد و تشخیص (۱۳۷۸)، راه سوم؛ بازسازی سوسیال دموکراسی (۱۳۷۸)، جهان رهاشده (۱۳۷۹)، پیامدهای مدرنیته (۱۳۸۰)، فراسوی چپ و راست (۱۳۸۲)، چشم‌اندازهای جهانی (۱۳۸۴)

انقلاب با خودش مصدق را برجسته کرد. نه اینکه برجسته نبود اما اتفاقی افتاد که برجستگی‌اش مجدداً نمایان شد. جمهوری اسلامی هم ۱۷-۱۸ سال وقت صرف کرد که مثل سی و پنج سال ۳۲ تا ۵۷، تاروپود شکل گرفته‌ی از منش و روش دکتر مصدق را در تشت اسیدسولفوریک بیندازد. اما این تاروپود اصالتی داشت که نه در اسیدسولفوریک دوران قبل از ۵۷ پوسید و از بین رفت و نه در اسیدسولفوریک و یژهی ایدئولوژیک مذهبی خاص سال‌های بعد از ۵۸-۵۹. اصالتی داشت و اصالتش برملا شد. تفکر مصدقی آرام‌آرام از ابتدای دهه‌ی ۷۰ شکل گرفت. وجه دیگر این تفکر که ملی-مذهبی‌ها با توجه به تجربه‌ی حداقل ۱۵ ساله‌ی ۶۰ تا ۷۵ که یک حکومت دینی در ایران مستقر شد حاملش بودند [این بود که] بر مستقل بودن مذهب از حکومت ایستادند و [تاکید کردند مذهب] ساز و کار و پرنسپ‌ها و مجرای اجتماعی و بستر خاص و مستقل خودش را دارد. عنصر سوم هم یک توسعه‌ی دورنگرا بود. توسعه‌ای که هاشمی آورده بود، توسعه‌ی بیرون‌نگر بود و خیلی به امکانات ملی دقت نمی‌کرد و می‌خواست به امکانات بین‌المللی وصل شود و آن دوره‌ی خاص به صندوق و بانک پیوند خورد. [توسعه‌ی هاشمی] مشارکتی هم نبود. این [جریان] روی توسعه‌ی هم درون‌گرا و هم مشارکتی تاکید می‌کرد.

مدنیت نو / مدرنیت

اما منشا انباشت چپ‌های جدید ولایتک‌ها در حدفواصل ۶۸ تا ۷۵ حول دو عنصر بود؛ یکی مدنیت نو که در جهان جنوب به‌خصوص در امریکای مرکزی و امریکای جنوبی نشت پیدا کرده بود و دیگری مدرنیت. این سه‌جریانی که در انباشت‌ها مشارکت داشتند طبیعتاً انباشت‌شان منشاءهای گوناگونی داشت که در حد فرصت به آنها اشاره شد.

شیرابه‌ی مشترک

مجموعه تلاش‌های فکری-اندیشه‌ای هشت‌ساله‌ی ۶۸ تا ۷۵ یک شیرابه‌ی مشترک داشت. این شیرابه‌ی مشترک را می‌توان در هفت‌محور تجزیه کرد.

دموکراسی

وجه اول دموکراسی بود. یعنی همه‌ی نیروهایی که در انباشت شرکت داشتند، هرکدام به‌نوعی و با ادبیات خودشان، روی ضرورت دموکراسی در ایران تاکید می‌کردند. منتهی درون‌حکومتی‌ها، دموکراسی را در درون حاکمیت و برای نیروهای درون حاکمیت تعریف می‌کردند ولی بیرون-حاکمیتی‌ها اجتماعی‌تر و عام‌تر و ایران‌شمول‌تر.

مشروطیت

همچنین همه به مشروطیت رسیدند. مشروطیت به‌این مفهوم که قدرت مستقر در ایران می‌باید مشروط به شروطها باشد. همان مشروط به شروط-هایی که پدران در عصر مشروطه پایش ایستادند و تاحد امکان برآن ابرام و پایداری ورزیدند. اینجا باز مشروطیت مطرح شد. مشروطیتی در مقابل ولایت‌فقیه‌ی که از سال ۶۷ به‌بعد به ولایت‌مطلقه‌ی فقیه تبدیل شد و پیچیده‌تر و وزین‌تر شد.

پاسخگویی قدرت

وجه بعدی این بود که نیروها هرکدام با زبان و ادبیات خودشان خواهان این بودند که قدرت مستقر در ایران در ازای امکانات و اختیاراتی که در سب دارد، پاسخگو بشود.

جدایی دین از حکومت

وجه بعدی که تقریباً مشترک بود جدایی دین از حکومت بود که اشاره‌شد.

همچنین مدنیت و مشارکت و توسعه بود.

اگر مجموعه‌ی این انباشت‌ها را روی هم بگذاریم مثل این ساندیس‌های که آب شش‌میوه است. این شش‌آب درحقیقت قاطی همه‌ی این‌هاست. این شیرابه‌ی مشترک هم شش‌آب مجموعه‌ی انباشت‌هایی است که درحد فاصل هشت‌ساله‌ی مورد بحث شکل گرفت و این شیرابه در هفت عنصری که خدمتتان ارائه شد قابل تجزیه است.

مطالبات-شعارها

ازدواج مطالبات تاریخی با مطالبات دورانی

همچنان که قبلاً دیدیم و یک قاعده بود، انباشت لامحاله مطالبه ایجاد می‌کند. یعنی هرزمان در ایران (ما به جهان کاری نداریم و من خودم نه جایی را دیده‌ام و نه به تاریخش مشرف هستم) در این ۱۱۵ ساله که تاریخش را مرور کردیم، انباشتی صورت گرفت، روی آن مطالبه سوار می‌شود و هرگاه مطالبه‌ی سوارشده و انباشت مورد رؤیت همگان قرار گرفت، حرکتی تشکیل می‌شود. این قاعده است و هیچ حاکمیتی با هیچ ابزاری نمی‌تواند جلوی این را بگیرد. انباشت منجر به مطالبه می‌شود و مطالبه هم منجر به حرکت می‌شود. حال یک زمان هست که انباشت‌ها جدی‌تر است (از نوع انباشت‌های فردی و جمعی‌ای که دهه‌ی بیست در ایران تشکیل شد و از دل آن نهضت ملی شدن نفت بیرون آمد) و یا انباشت‌های تشکیلاتی‌تر و جدی‌تر دهه‌ی ۴۰ که از دل آن جنبش مسلحانه‌ی دهه‌ی ۵۰ و انقلاب ۵۷ بیرون آمد که هرکدام به سهم خودشان و در دوران خودشان قابل بررسی هستند. انباشتی که درحدفاصل ۶۸ تا ۷۵ کم‌تر و کم‌ارج‌تر از انباشت‌های دوران قبلی تاریخی بود ولی در حد و سهم خودش منجر به مطالبات تاریخی شد. بالاخره آثاری که (چه در سطح گفتاری و چه

در سطح نوشتاری) منتشر شد و معلم خواند، دانشجو خواند، استاد خواند، زن‌خانه‌دار خواند، جوان خواند، کهن خواند و... از آن خواندن‌ها و شنیدن‌ها مجموعه‌ی مطالباتی بیرون آمد. اتفاقی که در سال ۷۵-۷۶ در ایران رخ داد، ازدواج پر سروصدای مطالبات تاریخی با مطالبات دورانی بود.

مطالبات تاریخی

ما هر دوره‌ای که بررسی کردیم و مرحله به مرحله جلو آمدیم هر دوره‌ای که در ایران حرکت عمومی‌ای برپا شد - مردم در مقابل لگدکوب شدن کرامت‌شان در دوران ماقبل حرکت نو **کرامت^۱** خواسته‌اند. **نفی مطلقیت** خواستند. مطلقیت یک وجه‌اش مطلقیت قاجاری بود، یک وجه‌اش مطلقیت پهلوی اول، بعد هم پهلوی دوم و یک وجه هم مطلقیت دوران ماقبل اصلاحات. وجه دیگر **پاسخگویی قدرت** [و دیگری] **امنیت** بود.

مطالبات دورانی

مدنیت بود. **دگر مذهبیت** بود. یعنی اینجا در سال‌های ۷۵ تا ۸۰ - کاملاً می‌شد آن جدال دو مذهب را در جامعه‌ی ایران مشاهده کرد. **ایرانیت** بود که در حداصل ۶۰ تا ۷۵ مصرانه انکار می‌شد و نهایتاً مشارکت [بود]. کرامت، نفی مطلقیت، پاسخگویی قدرت و امنیت، خُل دست مطالبات تاریخی‌ای است که در مشروطه بوده، در نهضت ملی و در نهضت جنگل (با اینکه سراسری نبوده و منطقه‌ای بوده) تعیین داشته‌است. در نهضت ملی، در ۳۹-۴۲ و در دهه‌ی ۴۰-۵۰ هم بوده‌است. این چهار مطالبه در حقیقت چهار عنصر صدر جدول است که هیچ‌کس نتوانسته است بالا و پایین‌شان کند. این چهار عنصر پایینی عناصر روزآمد بودند. مدنیت، مذهبیتی که انقلاب بر سرش شکل گرفت و نه مذهبیت جمهوری اسلامی، ایرانیت از نوع حامل شرافت

^۱ . موارد پررنگ‌شده در اسلایدهای کلاس‌ها به عنوان سرتیتر آمده‌اند اما ظاهراً به دلیل کمبود وقت از آن‌ها گذر شده است.

مصدقی و نهایتاً مشارکت. یک **کلید شعار** هم آمد: **ایران برای همه‌ی ایرانیان** که طبیعتاً همه‌ی این هفت هشت عنصر درونش بود. این شعار هم ایدئولوژیک بود، هم استراتژیک و هم تاریخی. لذا همچنان که در دوره‌ها و فرازهای قبل دیدیم، [انباشت، مطالبه می‌آورد]. با مشروطه این قاعده یا بهتر بگوییم پدیده ثبت شد. اگر پدیده تکرار بشود، تبدیل به قاعده می‌شود. ۱۵ سال قبل از مشروطه انباشت‌هایی صورت گرفت که منجر به مشروطه شد. این در دهه‌ی ۲۰ تکرار شد و باز هم تکرار شد، در پنج‌شش موج در ایران تکرار شد و تبدیل به یک قاعده شد. از دل این قاعده هم یک شعار بیرون آمد که هم داخلش بغض ۱۵ ساله بود و هم امید به آینده و هم مهر به ایران بود.

جهان، کمک‌کار سرفصل

جهان این دوران هم کمک‌کار این سرفصل جدید شد. اگر جهان دهه‌ی ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ کمک‌کار جنبش مسلحانه‌ی دهه‌ی ۴۰-۵۰ و انقلاب ۵۷ شد، عقب‌تر برویم جهان مدرن مشروطه‌شده و در بعضی مناطق جمهوری‌شده‌ی اروپای غربی و مرکزی و حتی اروپای جنوبی، منجر به نقطه‌چینی در منطقه‌ی ما شد و به روسیه و ترکیه‌ی عثمانی هم سرایت کرد و بالاخره کمک‌کار جنبش مشروطه‌ی ایران هم شد یا در دوران دکتر مصدق که جنبش احقاق حق نیورهای ملی در جهان با گاندی شروع شده بود و به مصدق هم رسید، آن دوران هم فضای جهان کمک‌کار شد. لذا فضای جهان کمک‌کار است. البته مبنا نیست، کمک‌کار است.

انکسار قدرت

این دوره در جهانی (جهان حدوداً از ۱۰-۱۵ سال قبل) که از آن صحبت می‌کنیم، درحقیقت قدرت دچار شکست شد. قدرت‌ها شکسته شدند.

توزیع ریز پردازنده‌تر قدرت

بعد از انکسار قدرت، توزیع مجددی صورت گرفت. این

توزیع مجدد ریزپردازنده‌تر از قبل بود. اتفاق خیلی مهمی بود که در سال ۱۹۸۹ و ۱۹۹۰، رژیم آپارتاید وحشی افریقای جنوبی نه با اقتدار و اتوریته‌ی یک حزب آهنین بلکه با مساعی ۳۰ هزار ان‌جی‌او ساقط شد. بسیار اتفاق مهمی بود. این ضریب مشارکتِ بالا خیلی مهم‌تر است از یک هسته‌ی فرهیخته و نخبه است که با فرسنگ‌ها فاصله از جامعه بخواهند مکانیکال جامعه‌ای را تغییر بدهند. انکسار قدرت و توزیع ریزپردازنده‌تر قدرت در این دوره صورت گرفت.

عقلِ جمعی

در کنار این موارد عقل جمعی [آمد]. اتاق‌های فکر و شوراها بیشتر در این دوره شکل گرفتند. مثلاً آن‌زمان کلیتون رئیس‌جمهور امریکا بود که یک حلقه‌ی مشاورین ۸۰ تا ۹۰ نفر داشت. قبل از کلیتون هم که بوش پدر بود، وقتی سال ۱۹۹۲ به کنفرانس زمین در برزیل رفت، ۱۹ مشاور با خودش برد که از آن ۱۹ مشاور، پنج تا نوبلیست بودند.^۱ جهان به سمت عقل جمعی و اتاق‌های مشورتی رفت. این یک وجه جهان بود.

حقوق بشرِ معطوف به فرد

وجه دیگر جهان این بود که اگر در گذشته حقوق بشر جمعی مدنظر بود و دیدبانی رویش تشکیل شد و ان‌جی‌او‌هایی شکل گرفتند، در این دوره حقوق بشر معطوف به فرد (حقوق فردی) کاملاً شکوفان شد که در حد خودش کمک‌کار ایران بود.

^۱ . Earth Summit. مجمع جهانی محیط زیست و توسعه. اولین کنفرانس این مجمع در سال ۱۹۹۲ در برزیل تشکیل شد که ۱۷۹ کشور و ۲۴۰۰ ان‌جی‌او در آن حضور داشتند و بر سر مباحثی چون استانداردهای تولید مواد سمی، سوخت‌های جایگزین سوخت فسیلی و کمبود آب در جهان تبادل نظر کردند.

دیدهبانی‌ها

[درجهان] دیدبان‌هایی از جمله دیدبان حقوق بشر^۱ یا دیدبان محیط‌زیست شکل گرفت.

مدنیت نو

جهان به یک سرفصل مدنیت نو و زیست‌جمعی جدید رسیده بود.

مشارکت پر دامنه

جهان، جهان مشارکت‌های پر دامنه بود. مثلاً همان کنفرانس زمین در برزیل که محیط‌زیستی‌ها ترتیب داده بودند، اتفاق مهمی بود که سازمان ملل خودش را در جوف آنها تعریف کرد. ۲۴۰۰ ان‌جی‌اوی کاملاً جدی و سازمان‌یافته‌ی زیست‌محیطی جهان و همه‌ی سران جهان را گرد هم آوردند. تا این زمان یعنی دهه‌های ۷۰ و ۸۰، قدرت‌ها ارباب جهان بودند و بقیه‌ی جهان رعیت بودند، ولی اینجا در سال ۱۹۹۲ اتفاقی که در [کنفرانس] زمین برزیل افتاد [این بود که] ۱۴۰ تا از توانمندترین ان‌جی‌اوه‌ای زیست‌محیط همه‌ی سران جهان را گرد آوردند. اتفاق مهمی بود.

لذا انکسار قدرت، بازتوزیع قدرت، به‌کار بستن عقل جمعی، تاکید بر حقوق بشر فردی، دیدبانی‌ها روی محیط‌زیست و حقوق بشر، مدنیت و ساختارهای زیست‌اجتماعی جدید و نهایتاً مشارکت پر دامنه، همگی کمک‌کار ایران شد. یک وجه مطالبات را که قبلاً بررسی کردیم، پاسخ‌گو شدن قدرت و مشارکت بود که با دوران هم‌خوان بود. در نتیجه جهان کمک‌کار سرفصل جدید شد.

^۱ Human Rights Watch. سازمان دیدبان حقوق بشر در سال ۱۹۷۸ با هدف نظارت بر وضعیت رعایت حقوق بشر در کشورهای بلوک شرق تاسیس شده بود. این سازمان در سال ۱۹۸۸ رسماً فعالیت خود را در سرتاسر جهان گسترش داد.

چگونگی مواجهه با سر فصل

جریان رهبری کننده و پیش برنده‌ی اصلاحات در ایران با سرفصل جدید چطور روبرو شد و چطور مواجه شد؟ می‌توان ۹ ویژگی برایش قائل شد.

تلقی "پیشامد"

تلقی‌اش تلقی پیش‌آمدی بود. گویی خرداد ۷۶ یک تصادف است! یک حادثه است! اما اصلاً این‌طور نبود. دهه‌ی ۶۰ای در ایران بود، یک و نیم دهه‌ی ویژه‌ی رخ داد، جریان‌های فکری‌ای در ایران مستقر بودند که محصول نهایی اجتماعی و فکری آنها در حد خودش منجر به اتفاق ۷۵-۷۶ شد. لذا پیش‌آمد نبود. در آن دوره جامعه‌ی ایران مقاومت‌هایی داشت، نیروها مبارزه‌هایی کردند، اعتراض و شورش‌هایی صورت گرفت. وقتی شورش می‌شود نشان‌دهنده‌ی این است که همه‌ی مجاری مبارزه‌ی قانونی و مسالمت‌آمیز بسته است. چرا در سوئد شورش نمی‌شود؟ اگر در سوئد شورش شود، به روان شورش‌کنندگان شک می‌کنند. چه دلیل دارد که شورشی صورت بگیرد؟ دوستانی که رفته‌اند سوئد و آمده‌اند [می‌گویند که آنجا] اگر هر سه نفری مشترک بشوند می‌توانند یک شبکه‌ی رادیویی بگیرند. همه‌ی امکانات شهرداری برای انواع تجمعات در اختیارشان است. وقتی همه‌ی مجاری قانونی و عقلی باز است، به چه مناسبت کسی شورش کند؟! وقتی مجاری عقلی و قانونی باز نیست طبیعتاً بغضی ایجاد می‌شود که آن بغض مجاری خاص خودش را پیدا می‌کند. لذا مقاومت‌ها، بعضاً شورش‌ها، باج‌ن دادن طیف‌هایی از جامعه‌ی ایران خیلی مهم بود. همه‌ی استاد‌های جامعه‌ی ایران به انقلاب فرهنگی باج ندادند. همه‌ی آنها هم که پاک‌سازی شدند، خارج نرفتند. همیشه این‌طور نیست که خانه‌نشینان قابل مذمت باشند. در مواردی در دوران‌هایی از تاریخ ایران پیدا می‌شود که خانه‌نشینان بخشی از جریان کیفی جامعه هستند که به قدرت مسلط باج ن داده‌اند. به فرهنگ مبتذل جاری باج ن داده‌اند. حاضر نشدند بروند کتاب ننوشته‌ی سالهای بعد

از ۶۰ را در دانشگاه درس بدهند. کسی خودش دانش دارد و به خودش بهایی می‌دهد، اعتماد به نفسی دارد و از دانشگاه بیرون می‌رود و پژوهش می‌کند. پژوهش هم این‌طور نیست که سیرترشی هفت‌ساله باشد. این دوران‌های فشار و ضرب و زور و... بالاخره موقت هستند. باید توجه داشت که جریانی که پُرفشار می‌آید، خودش هم مستهلک می‌شود. [دوم خرداد ۷۶] پیش‌آمد نبود. محصول مقاومت‌ها، حمل آرمان‌ها و محصول [مقاومت در برابر] عملکرد نظام در حداصل ۶۰ تا ۷۵ بود. محصول مشترک همه‌ی روندها بود نه پیش‌آمد. نه هستی برحسب تصادف ساخته‌شده و نه تاریخ محصول صُدفه و پیش‌آمد و احتمال است. مثل سر چهارراه نیست که بارانی آمده، ماشینی ترمز نگرفته، یکی هم با موبایل در حال صحبت بوده، این می‌شود تصادف. ولی ۷۵-۷۶ در ایران تصادف نبود. محصول منطقی روندها بود ولی متاسفانه جریان پیش‌برنده بیشتر پیش‌آمد تلقی‌اش کرد. به همین دلیل هم خیلی موقت بود و فرار شد.

غیر تشکیلاتی/ بی‌برنامه/ کلی‌گویانه/ غیر اجتماعی- غیر مشارکتی

[جریان دوم خرداد] غیر تشکیلاتی، بی‌برنامه، کلی‌گویانه و غیر اجتماعی- غیر مشارکتی بود.

انگاره اصلاح "درون نظامی"

مهم اینکه آن‌ها انگاره‌ی اصلاح درون نظام را داشتند، درحالی‌که جامعه تحول اجتماعی ایران را می‌خواست. پیش‌برندگان اصلاحات که درون-حاکمیتی بودند می‌خواستند درون نظام اصلاح شود و درون نظام آینده‌دار بشود. آینده‌داری ایران مهم‌تر است یا آینده‌داری درون نظام؟

تصفیه حسابانه

وجه بعدی مواجهه، متاسفانه تسویه حسابانه بود. یعنی جریانی که ۷۵-۷۶ در ایران دولت تشکیل داد و دو سال بعد هم مجلس را گرفت، مجموعاً

رانده‌شدگان ۶۸ تا ۷۶ بودند. بالاخره هر جریانی که به قدرت دسترسی پیدا می‌کند، مهم ساختار، سازمان، سیاست‌هایش نیست، مهم روش و منش است. خودش هم آمد تسویه کند یا نه؟ نظام دولتی در ایران ۱۴۰۰ پست کلیدی دارد که بعد از سال ۶۰ در نظام جمهوری اسلامی سنت این بوده که هر دولتی که می‌خواسته تشکیل بشود، باید توسط وزارت اطلاعات تایید بشوند. اتفاقی که در سرفصل ۷۶ در تشکیل دولت جدید افتاد، این بود که ۱۴۰۰ نفر کنار گذاشته شدند و ۱۴۰۰ نفر جدید آمدند. یعنی همان‌کاری که هاشمی کرد، همان‌کاری که احمدی‌نژاد کرد؛ ممیزه چه بود؟ ایران برای همه‌ی ایرانیان یک تعارف بود. مهندس سحابی ایرانی نبود؟ آقای لطف‌الله میثمی با همه‌ی محدودیت‌ها و جان‌کندن‌ها و تکاپوهای پراست‌هلاک بیرونی و درونی‌اش ایرانی نبود؟ اینان نمی‌توانستند در دوران جدید نقش دولتی که نه، نقش اجتماعی ایفا کنند؟! خیلی از چپ‌ها و مارکسیست‌ها در ایران با شرافت زندگی کرده‌اند، نه در کمپ شوروی رفتند و نه به جمهوری اسلامی باج دادند. با آرمان خودشان زندگی کردند. اینها ایرانی نبودند؟ [اگر فرض] بگیریم ایران برای همه‌ی ایرانیان همان ترجمه‌ی درون‌حکومتی‌اش را داشته باشد و اینها اصلاً شهروند درجه‌دو باشند، در دولت جدید یک راست معتدل و یک تپی‌ی مثل همین مرتضی‌نبوی نمی‌توانست شرکت داشته باشد؟ اگر این اتفاقات می‌افتاد، این قدر [جریان] راست در ایران جریحه‌دار نمی‌شد و خون‌ریز نمی‌شد. انگاره‌ی [این جریان] اصلاح درون‌نظامی و تسویه‌حسابانه بود. در سال ۷۶ وقتی دولت تشکیل شد تا شش ماه بعد از دوم‌خرداد ۷۶ همه‌جا همه‌ی بحث این بود) روزنامه‌های پرتعداد آن روزها را دوستان می‌توانند بروند ببینند) که راست شکست خورد، راست را ضربه فنی کردیم، جریان راست در ایران اصلاحات را درک نکرد و... تسویه‌حسابانه و حساسیت‌برانگیز بود.

حساسیت‌برانگیزانه

حساسیت‌برانگیز [اما] نه فقط اینکه حساسیت راست‌های درون حکومت

را برانگیزد. ایران یک مرکزی مرکب از قم و یزد و کاشان و کرمان و اصفهان دارد. این‌ها طیف‌های سنتی جامعه‌ی ایران را در خودشان جای داده‌اند. ساکنان تمامی مرز ایران غیر از منطقه‌ی گیلان و مازندران که شیعه هستند، سنی هستند. از آذربایجان غربی شروع کنید و کردستان و کرمانشاه و از آن‌طرف سیستان و بلوچستان و ... و حتی خوزستانی‌ها که بخشی سنی هستند. این‌ها سنی‌هایی هستند که سنتی‌تر از شیعه‌نشین‌های مرکزین فکر می‌کنند. آیا این توده‌های سنتی که بخش مهمی از رای خاتمی از اینها درآمد، قابل عنایت نبودند؟ در توسعه‌ی سیاسی‌ای که طراحی شد برای این‌ها اصولاً فکری شده بود؟ آیا مدرنیسم باید همه‌ی این‌ها را تارومار می‌کرد؟ باید به هر کدام از آحاد جامعه‌ی سنتی ایران ترکش وارد می‌شد؟ جدا از اینکه درون حاکمیت تسویه‌طلبانه بود، در جامعه‌ی ایران هم حساسیت برانگیزاننده بود. تفاوت منش‌ها این‌گونه مشخص می‌شود. ۲۵ مرداد که شاه فرار کرد، آقای خازنی^۱ رئیس دفتر مصدق می‌گوید که شمس (خواهر شاه) که مثل اشرف نبود و متانتی داشت و خیلی در ریخت‌وپاش‌ها نبود به مصدق نامه داد که برادر من فرار کرده و من هم جزو خانواده‌ی سلطنتی هستم و ... تقریباً یک حالت امان‌خواهی بود و این که مشمول مصادره نشود. مصدق چه پاسخی به او می‌دهد؟ مصدق آنجا به راحتی می‌توانست طوفان کند و با رادیکال‌های پیرامونش مثل فاطمی که واقعا صحنه را می‌گرداندند، می‌توانست سلطنت را رو به سقوط ببرد و جمهوری اعلام کند. به‌واقع شدنی بود، سخت بود ولی شدنی بود. ولی در پاسخی که به شمس می‌دهد شاهی که فرار کرده است را تحقیر نمی‌کند. به شاه اهانت نمی‌کند و می‌گوید نظر من این نبود که برادر شما از ایران فرار کند و حداکثر امنیت را هم به شمس داد و تصریح هم کرد که من بنا نیست سلطنت را سرنگون کنم. این یک منش و روش است! منش و روش

^۱. نصرت‌الله خازنی. (۱۳۸۷-۱۳۸۹). دانش‌آموخته‌ی حقوق. مسئول دفتر شخصی مصدق در دوران نخست‌وزیری و از فعالان جبهه‌ی ملی بود.

هم در عرصه‌ی کلان و هم در عرصه‌ی خرد معلوم می‌شود. همین آقای خازنی تعریف می‌کند که یک کارمندی در نخست‌وزیری بود که یک کم وضع مالی‌اش خوب شده بود و رفته بود زن دوم گرفته بود. خانمش پیش مصدق می‌آید و می‌گوید که شب‌ها خانه نمی‌آید و دیر می‌آید و من فکر کنم که زن گرفته است. مصدق او را می‌خواهد و به او با ادبیات ۲۰-۳۰ تشر می‌زند که تنبالت دو تا شده رفتی زن گرفتی؟ حقوقش را قطع می‌کند ولی شیرازه‌ی زندگی‌اش را نمی‌پاشاند و حقوق‌اش را به خانمش می‌دهد. یعنی پرنسپ و منش و روش از پایین‌ترین سطوح تا بالاترین سطوح در مواجهه با شاهی که اصلاً فرار کرده و پناه برده است [وجود داشته است]. اما ما در این دوره [اصلاحات] این چیزها را ندیدیم. تسویه‌ی درون‌حکومتی در آن سطح نباید صورت می‌گرفت و حساسیت گروه‌های سستی هم نباید برانگیخته می‌شد.

کاستی‌ها-ناکامی‌ها

حال [ببینیم] جریان اصلاحات در ایران چه کاستی‌ها و ناکامی‌هایی داشت.

بی‌کار توضیح

بدون کار توضیح بود. این خیلی مهم است که مصدق یک‌دهه کار توضیحی می‌کند برای مجاب کردن جامعه‌ی ایران که مدیریت ملی بر منابع نفت ما باید تحقق پیدا کند. این کار توضیح است. بالاخره یک نفر برایش ده سال وقت گذاشت، نه فقط آن یک نفر که پیرامونش و بخشی از مجلس هم وقت گذاشت. اما در این دوره کار توضیح اجتماعی جدی‌ای صورت نگرفت.

بی‌هندسه

جریان پیش‌برنده بی‌هندسه بود.

بی‌نهاد

جریان پیش‌برنده بی‌نهاد بود. نمی‌شود که هشت سال بیایی که فقط یک سازمان‌ملی جوانان و یک سازمان‌ملی زنان درست کنی. بقیه‌ی جامعه

سازمان‌دهی نمی‌خواستند؟ خود اصلاحات سازمان‌دهی نمی‌خواست؟

بدون تلقی توده‌ای

اصلاحات بدون طبقه‌ی توده‌ای‌ای بود که [بتواند] با [تکیه بر] آن به یک جنبش اجتماعی تبدیل بشود. بدنه‌ی توده‌ای وجود نداشت و یا بسیار کم‌رنگ بود.

بی‌عنایت به سنت

همان‌طور که اشاره شد بی‌عنایت به سنت بود. بالاخره این جریان سستی در ایران از دوره‌ی تنباکو فعال بوده‌است. در مشروطه آمده و خون داده‌است. مگر ستارخان و باقرخان که بودند؟ فرهیخته و روشنفکر بودند؟ اتلکتوئل بودند؟ ستارخان اسب‌فروش و لوطی سرگذر بود. باقرخان هم پالان‌فروش بود. یعنی خیلی ساده بودند. فتح تهران توسط چه‌کسی صورت گرفت؟ توسط روشنفکران صورت گرفت؟ کنار زدن محمدعلی‌شاه توسط فرهیختگان صورت گرفت؟ اصلاً این‌گونه نبود. همین نیروهای سستی آمدند و رفتند بست‌نشینی کردند. همین نیروهای سستی داخل چادرهای سفارت انگلیس بودند. همین‌ها در کوچ شاه‌عبدالعظیم و قم مشارکت کردند. در نهضت ملی هم و در انقلاب هم همین‌طور. در اصلاحات هم بخشی از رای خاتمی با همین سستی‌ها بود اما به جریان‌های سستی جامعه‌ی ایران عنایتی صورت نگرفت. آنها هم حق داشتند که حس‌کنند در شرایط جدید سهیم‌اند. نه اینکه حس کنند شهروند درجه‌دوم و اُمُلِ فَناتیک^۱ تلقی می‌شوند.

بی‌اقتصاد

وجه دیگر اینکه جریان اصلاحات بی‌اقتصاد بود. نمی‌شود که شما بخواهی توسعه‌ی سیاسی راه بیاندازی ولی هیچ اتفاقی در زندگی معیشتی مردم رخ ندهد. زیر اتفاق سال‌های ۷۵-۷۶ چه بود؟ خیلِ مردان چندپیشه بود که زیر زندگی له شدند، خیلِ دختران بی‌جهاز و... این خیل‌ها را در

۱. Fanatic. به معنی متعصب.

دوران اصلاحات که دید؟ آیا خیل سیاهی لشکرهای اقتصاد معیشتی و خیل دختران بی‌جهاز [را نباید دید؟] معدل ازدواج در اول انقلاب و در سال ۵۸ به ۲۲ سال رسیده بود. در دهه‌ی ۷۰ به ۳۲ سال رسیده بود. در ۳۲ سال نصف عمر یک فرد، بخشی از شادابی و مهرش رفته است. فاصله‌ی سنی ۲۲ ساله با فرزندش ۲۵ سال است ولی فاصله‌ی سنی ۳۲ ساله با فرزندش حدود ۴۰ سال می‌شود. یعنی عمرها هم مستهلک شد. عمرهای مستهلک شده را که دید؟ اینکه در دهه‌ی روزنامه‌فروشی ۱۲ روزنامه‌ی جدید بیاید، فیلم مؤلف بیاید، عنوان کتاب اضافه بشود، تیراژ کتاب افزون بشود و... اینها برای روشنفکر خربزه است اما برای مردم که نان نشد. برای مردم نان شد؟ نان نشد! الان تعداد روسپی‌ها و سن روسپی‌گری را ببینید. سن ایدز و سن اعتیاد را ببینید. اصلاحات نمی‌توانست این سفره را با یک اقتصاد دورانی جمع کند؟ چه کسی به اقتصاد دورانی فکر کرد؟ حالا مدام می‌گویند که بیاید در خیابان، بیاید به ما رای بدهید، به چه مناسبت؟ چه تحولی در سفره رخ داد؟ بله! همه‌ی [نیاز] انسان سفره نیست اما یک بخشی از [نیاز] انسان هم سفره است. چه تحولی در سفره، چه تحولی در بی‌آیندگی دختر دم‌بخت، چه تحولی در بی‌آیندگی و ناامنی یک جوان [رخ داد؟]. همه‌ی جوانان جامعه‌ی ایران که گامبوه‌های بخش سرمایه‌داری فسیل جامعه‌ی ایران نیستند که یک شب‌جمعه با پاترولش بخواد برگردد و چهارتا دختر آن طبقه را به صید بیاندازد. همه‌ی جامعه‌ی ایران بخشی هستند که صبح از دهه می‌بینی نیازمندی همشهری را می‌خرند و یک مشت سکه و یک کارت تلفن در دست دارند و نیازمند کار اینجا و آنجا. بخشی از این پارکبان‌ها لیسانسه‌اند. پیک‌های کبابی‌ها و ساندویچی‌ها همه‌شان دیپلم دارند. چه کسی به اینها فکر کرد؟ چرا احمدی‌نژاد رای آورد؟ شعار پوپولیستی داد. در دور دوم انتخابات [۱۳۸۴] تلویزیون را نگاه می‌کردم، درست است که دروغ می‌گفت اما با قدرت گفت که من همه‌ی کسانی که قدرت و رانت دست‌شان است را از پشت میزها

بیرون می‌کشم. رای هم پشتش آمد، احمدی‌نژاد هم تصادف نبود. جریان اصلاحات به لحاظ اقتصادی-اجتماعی چه ارمغانی آورد؟

بی‌توجه به صنف، به طبقه

بی‌توجه به صنف و حزب بودند. معلم و کارگر و پرستار پشت اصلاحات آمدند. اما از سال ۸۰ به بعد چه کسانی اعتصاب کردند؟ اعتصابات که همه‌اش در دولت احمدی‌نژاد نبود. سال ۸۰ اولین اعتصاب معلمان، ۸۱ اولین تجمع اعتراضی پرستارها، ۸۳-۸۴ رانندگان اتوبوس و... فقط در دوران احمدی‌نژاد نبود. این مسایل را که دید؟ همه‌ی جریان‌های سراسری که پشت اصلاحات آمدند تبدیل شدند به تظاهرکننده و معترض علیه همین جریانی که خودش را در تشکیلاتی‌اداری‌اش متعین کرد.

ماکت حزب

احزاب ماکت بودند. نمی‌توان با آجر سه‌سنتی ماکتی ساخت و رویش بنشینی. چیزی نیست که بتوانی در آن بنشینی. احزاب شکل گرفته در این دوره این‌گونه بودند.

تجمع در مدار ژورنالیسم

همه‌ی تخم‌مرغ‌ها در سبد ژورنالیسم گذاشته‌شد و وقتی اول ۷۹ همه‌ی روزنامه‌ها جمع شدند، همه‌ی امکان ارتباطی جریان اصلاحات هم جمع شد. اصلاح‌طلبان هم کسی نبودند که مثل مصدق در بهارستان چهارپایه بگذارند و بگویند که هرجا مردم هستند، مجلس همانجاست و مجلس هفدهم را پوچ و پوک کند، به حق هم پوچ و پوک کرد. مجلسی که بیش از ۹۰٪ جریان‌های صندوق‌خانه‌ای ارتجاعی ایران بودند که می‌خواستند شرایط دهه‌ی ۲۰ و رزم‌آرا را در ایران به‌وجود بیاورند. [در اصلاحات] همه‌ی نیروها در مدار ژورنالیسم آمد که یک‌شبه فوت شد.

مشاوران اطلاعاتی

وجه بعدی هم اینکه مشاوران دولت و رئیس‌جمهور طیفی از اطلاعاتی‌ها بودند. اطلاعاتی، جهان را توطئه‌ای تحلیل می‌کند و ناامن می‌بیند. نیروی مقابل را بسیار بزرگ می‌کند. این روحیات روانی [دولت] بخشی به‌خاطر مشورت [با این طیف] بود. مشورت‌هایی از قبیل اینکه مدام می‌گفتند دولت دارد فرومی‌پاشد. اما اینطور نبود. البته که راست ایران سرکوب‌گر بود و ابزارش را هم داشت ولی این چیز جدیدی نیست. راست در جهان و ایران آمده‌است که مقابل تحولات مانع ایجاد کند. [از این منظر] اتفاقات ۷۷ به بعد در ایران، اتفاق ویژه‌ای نبود. کار راست در جهان همین است. مگر بوش چه کار می‌کند؟ مگر افغانستان و عراق را در شیشه نکرده‌است؟ جریانی که معتقد به حرکت آزاد اطلاعات و سرمایه و نیروی کار و... باشد، افغانستان را تبدیل به یک بیغوله نمی‌کند، عراق را تبدیل به یک غسال‌خانه نمی‌کند. راست در جهان همین است و در ایران هم همین است. چیز ویژه‌ای نبود و قبلاً هم تکرار شده‌است. نیروی سیاسی نمی‌تواند بچه‌ننه باشد. نمی‌تواند برود لای درب خانه بایستد و از لای در خانه به قلدرمحلّه دهن‌کجی کند. بالاخره اصطکاکی وجود دارد. نیرو نمی‌تواند بیاید و هشت سال فقط آه بکشد و ناله و افسوس کند. آن جریان [(راست)] همین است اما این طرف نمی‌تواند با این وضعیت به سمت تحول اجتماعی در ایران برود. این کاستی‌ها و ناکامی‌ها وجود داشت.

دستاوردها

جریان مرثیه [خوانی] نیست. اتفاق ۷۵-۷۶ در ایران اتفاق ویژه‌ای بود. درحقیقت اعلام سرآمد اجتماعی سال‌های ۶۰ تا ۷۵ جمهوری اسلامی بود. این اعلام سرآمد را جمهوری اسلامی منادا نکرد. خاتمی را جریان اعتراضی سال‌های ۶۰ تا ۷۵ سر کار آورد، نه اینکه خاتمی اصلاحات را ایجاد کند.

اصلاً این‌گونه نبود و [این دوران] دستاوردهای جدی‌ای داشت.

امید مجدد به زندگی

مهمترین دستاورد امید مجدد به زندگی بود. اصولاً ذهن از دهه‌ی ۶۰ چروک می‌شود. اما [در این دوران] امید مجدد به زندگی به‌وجود آمد.

فوران آگاهی‌ها

یک فوران آگاهی‌های اجتماعی-سیاسی-صنفی را شاهد بودیم.

جامعه مطالبه‌گر

خیلی مهم بود که جامعه بعد از ۱۵ سال، مطالبه‌گر شد.

خود آگاهی صنفی

خودآگاهی صنفی [به‌وجود آمد].

میل ویژه به مشارکت

میل جدی به مشارکت [به‌وجود آمد].

جدال کهنه و نو

جدال کهنه و نو [رخ داد]. که خیلی هم بود. بالاخره نیروهای کهنه بسیج شدند و بخشی دیگر هم تحت عنوان "نو"یی بسیج شدند. نو بودن در ایران خیلی مهم است. ما بچه که بودیم عید به عید لباس می‌خریدند. بوی کفش و بوی لباس نو خیلی ارزش داشت. شب زیر سرمان می‌گذاشتیم و برایمان خیلی مهم بود. اولین توپ فوتبالی که برای من خریدند، من یک هفته رویش می‌خوابیدم. نو بودن اینقدر مهم بود. بوی نو بودن که الان از شامه‌ها پرکشیده‌است خیلی مهم است. این جدال کهنه و نو بس اهمیت داشت.

تقابل دو مذهب

دو مذهب صف‌آرایی کردند.

نبرد استبداد و آزادی

نبرد استبداد و آزادی [رخ داد].

برآمد عنصر ملی-مصدقی

بالاخره یک الگوی شرافتمندی ملی آمد و مصدق دوباره سر برآورد.

حافظه نسبی تاریخی

جامعه‌ی ایران بخصوص نسل نو یک حافظه‌ی نسبی تاریخی پیدا کرد.

تبسم دورانی

با خود شخص خاتمی یک تبسم دورانی هم آمد. پدر آقای خاتمی آخوند حکومتی بعد از دهه‌ی ۶۰ نشد. این خیلی مهم بود. پدر خاتمی یک فکر نویی داشت و مردم گرا بود. [در مورد] خود خاتمی هم بالاخره مردم ایران بعد از ۱۵ سال یک لبخندی از یک حکومتی دیدند. نسل جوانی که با سرعت ۱۰۰ متر داشت از مذهب فاصله می‌گرفت با همین لبخند و این تصریحی که کرد که مذهب می‌تواند مذهب مدارا باشد و با دموکراسی هم آغوش شود، [نزدیک شد]. شخص خاتمی با اینکه ضعف‌های جدی‌ای داشت اما نقش تاریخی داشت و نقش تاریخی‌ای ایفا کرد.

باز خیز دانشگاه

دانشگاه از حالت حکومتی‌اش درآمد و اجتماعی شد.

پُر مهمی جوان

جوان پُر مهم شد.

جلورفت زن

زن جلورفت که خیلی مهم بود.

تغییر نگاه جهان

نگاه جهان به ایران تغییر پیدا کرد که بخشی از آن به خاطر مساعی شخص خاتمی بود.

دریچه‌های رو به بیرون

دریچه‌هایی رو به بیرون باز شد و بعد از ۱۰-۱۵ سال بالاخره ایران هم عضوی از جهان شد. جامعه‌ی ایران جزئی از جامعه‌ی جهانی شد.

جمع بندی

بحث را جمع کنیم، طول کشید و حتما خسته شده‌اید.

بزنگاهی کلاسیک که اجتماعا لازم شد

دوم خرداد بزنگاهی کلاسیک بود که اجتماعا لازم شد. یعنی بنا بود که یک انتخابات کلاسیک درون‌حاکمیتی راه بیفتد ولی اجتماعا لازم شد و جامعه‌ی ایران لازم دید که در آن مشارکت کند و بازی کلاسیک را به هم ریخت.

امیدآفرین، صف‌بند، مرزبند

حرکت امیدآفرین شد و صف‌بندی به وجود آورد و مرزبندی و کُرت-بندی ایجاد کرد.

تکانه‌ای بی‌رهبر محوری، بی‌سازمان، بی‌توده‌ی متصل

اما تکانه‌ای بدون یک رهبری محوری بود. بی سازمان و بدون اتصال به توده بود.

با میلی نخبه‌گرا و درون‌حاکمیتی

جریان پیش‌برنده‌ی اصلاحات در ایران یک میل نخبه‌گرا و درون‌حاکمیتی داشت.

با شعار مشارکتی و رویکرد غیرمشارکتی

پارادوکسی که به وجود آمد [این بود که] شعار (ایران برای همه‌ی ایرانیان) مشارکتی بود ولی رویکرد غیرمشارکتی بود.

بی‌مهندسی در مواجهه با جبهه‌ی صاحب‌مهندسی

جریا اصلاحات مهندسی نداشت ولی جریان مقابل مهندسی داشت. من اگر مهندسی نداشته باشم نمی‌توانم به بگویم که شما هم مهندسی نداشته باش. به چه مناسبت؟ او در چهارچوب فکر و استراتژی خودش مهندسی دارد ولی این طرف مهندسی نداشت.

بدون شاقولی شعارپشتوانه

شاقولی وجود نداشت که بین شعار و پشتوانه. بالاخره هر انسانی کوچک

باشد، زن باشد، مرد باشد، مذهبی باشد، مدرن باشد و هر چه باشد باید مطالبه و شعارش متناسب با وزن و قدش باشد و نمی‌تواند غیرمتناسب با قد و وزن خودش باشد. می‌توان گفت بخشی و یا افرادی از جناح اصلاح‌طلب سقف مطالبات را خیلی خیلی بالا بردند. وقتی در یک جلسه‌ی خصوصی در سال ۷۸ تصریح می‌شود که اگر با این روندی که داریم پیش برویم تا دو سال دیگر در حاکمیت جمهوری اسلامی آخوندی نخواهد بود. آیا پشتیبانی تشکیلاتی این پیش‌برد را دارید؟ ندارید. با یک ترور جمع می‌شوید. با یک تهاجم جمع می‌شوید. چرا وقتی پشتیبانی نیست این شعارهای حداکثری داده می‌شود؟ آیا شرایط کشش‌اش را داشت؟ نداشت. فرض کنید برخوردی که برخی از افراد جریان اصلاحات با شخص هاشمی کردند. آری، آدم با هاشمی مرز دارد ولی هاشمی می‌توانست یک بالانس و یک حایلی بین جریان سرکوب‌گر و جریان اصلاح‌طلب در ایران باشد. افراد را یک‌شبه به دست‌مال‌بی‌مصرف تبدیل کردن، سخت نیست و با یک غوغا می‌توان این کار را کرد. اما بعدش چی؟ عناصر استراتژیست، عناصر دیدگاه‌دار امکانات پیرامون را هدر نمی‌دهند و رویشان حساب باز می‌کنند.

با انبوهی از مطالباتِ رها

در این سیر، انبوهی از مطالبات رها شد.

بی‌جمع‌بندی بی‌نقد

جریان اصلاحات بعد از شکست اصلاحات و انتخاب احمدی‌نژاد بی‌جمع‌بندی و بی‌نقد [رها کرده‌اد]. بزرگان اصلاح‌طلبان عنوان کردند که انتقاد مساوی است با انتحار. کجا گفته‌اند انتقاد مساوی است با انتحار؟! انبیا انتقاد از خود کرده‌اند. خدا انبیا را به انتقاد از خود تشویق و ترغیب می‌کند. کدام یک از ابناء بشر بوده‌اند که انتقاد از خود کرده‌اند و پایدارتر نشده‌اند؟ یک انتقاد از خود جدی. اما این‌جا با نقد این برخورد شد.

بی‌دعوت از خدای آماده‌ی مشارکت

و آخر الامر مهمترین مورد این بود. شما می‌خواهی یک حرکت اصلاحی و اجتماعی راه بیاندازی اما از خدا هیچ دعوتی نکنی در پروژه و سیرت بیاید! بخش حداکثری از جریان پیش‌برنده‌ی اصلاحات در ایران عناصر خالص‌ایدئولوژیک و غلیظ‌ایدئولوژیک دهه‌ی ۶۰ و سال‌های اول انقلاب بودند. اما الان مشمول این شدند که عکس‌العمل آن سال‌های خودشان قرار بگیرند و با مذهب رابطه‌ای نداشته‌باشند و خدا را فعال‌ترین، کیفی‌ترین، تشکیلاتی‌ترین عنصر هستی به حساب نیاورند، این محصول پروسه‌ی خودشان است. ما نمی‌توانیم پروسه‌ی خودمان را به کل جامعه تحمیل کنیم. بالاخره این خدا در مشروطه بوده، در نهضت ملی بوده، در جنگل پدیدار بوده، در ۳۹-۴۲ حضور داشته، در دهه‌ی ۴۰-۵۰ و انقلاب هم حضور داشته است. اینکه در قرآن بیش از ۷۰ بار تصریح شده‌است که مرا دعوت کنید [آیا] خدا شهوت تربیون دارد؟! خدا کمبودی دارد؟! اصلاً این‌طوری نیست. [می‌خواهد بگوید] من را به پروسه‌ها و پروژه‌های خودتان فرا بخوانید. اما این اتفاق در [اصلاحات] صورت نگرفت. یعنی فکر کردند که با عقل مدرن می‌شود ایران را فتح کرد و راست را ضربه فنی کرد و نیروهای سستی را الک کرد و سرنند کرد و مثل شلتوک برنج به باد هوا داد و ایران مکان امنی برای فرهیختگان مدرن‌اندیشی که عقل مدرن را بسیار فراتر از انشای منشاء هستی می‌دانند، می‌شود. لذا خدا در این وسط بی‌پُست ماند. مثل اینکه بخواهی یک تیم را ارنج بکنی، اما شاخص‌ترین بازیکن را کنار بگذاری و در رخت‌کن و روی سکو و در ۲۲ نفر اسمش را هم نیاوریش. چنین چیزی نمی‌شود. اگر برگردیم به همان بحث‌های اول کار و فلسفه‌ی تاریخ را ازنظر توحیدی بررسی کنیم، آنچه که از سوره‌های فلسفه‌ی تاریخ قرآن بیرون می‌آید این

۱. برای دنبال‌کردن دقیق‌تر ایده مشاکت خدا در پروژه به مباحث «باب بگشا» رجوع کنید.

است که مشوق اصلی تحول و تطور و مبارزه با وضع موجود کیکزده که بوی ترشی از آن بیرون می‌آید، خود خداست. از نو حرکت کن؛ از نو حرکت کن؛ برخیز و مشاهده کن؛ تجربه بیاندوز؛ اشتباه گذشتگان را تکرار نکن؛ وضع موجود را برنتاب؛ برپاشنه‌ی پدران نچرخ؛ مرتجع نباش؛ کش نباش که سر جای اولت بازگردد؛ فتر نباش که برگردی سر جای اولت و به سر و صورت تاریخ و این و آن نخوری و کا تاریخ را خون‌دماغ نکنی؛ اینها درحقیقت آموزه‌های کیست؟ آموزه‌های فرهیختگان بوده؟! آموزه‌های پروردگار بوده. در هر پروسه‌ی اصلاحی در ایران ما خدا مشارکت داشته‌است. در هر پروسه‌ی اصلاحی در کل تاریخ این‌طور که خودش در قرآن تبیین می‌کند، مشارکت فعال داشته‌است. ولی جریان اصلاح طلب (نمی‌گوییم همه اما بخش مهم و پیش‌برنده‌ها) که خودشان در دهه‌ی ۶۰ همه‌ی ایران را ایدئولوژیک می‌خواستند و می‌خواستند همه‌ی بقالی‌ها را هم دولتی کنند، چه شد که آن سوسیالیست‌های دوآتشه و مذهبیون افراطی مدرن شدند؟ اشکال ندارد. هر کس از جمله خود ما هم می‌توانیم مشمول تحول شویم. اما هم تحول خودمان را توضیح بدهیم و هم تحمیل نکنیم. این جریان مذهب را دست‌پایین تعریف می‌کرد ولی جامعه‌ی ایران دست‌پایین تعریف نمی‌کرد. از خدایی که آماده‌ی مشارکت بود دعوت صورت نگرفت.

پر ملات برای بندبند کردن، جمع بستن

در آخر جمع‌بندی می‌توان عنوان کرد که اتفاقاتی که در حداثی ۷۵ تا ۸۵ در جامعه‌ی ایران رخ داد، بسیار بسیار ملات متراکمی را فراهم می‌کند که به یک جمع‌بندی جدی بنشینیم. هنرمندترین جمع‌بند تاریخ خود خداست. اگر خدا جمع‌بندی از انسان و خلقت و هستی نداشت، جهان سر‌پا نمی‌ماند. جمع‌بندی است که پیش‌برنده است. لذا اصلاح‌طلبان روی جمع‌بندی نیامدند ولی ما می‌توانیم روی جمع‌بندی برویم.

یک تکانه چند تلنگر

آخر بحث را این گونه می‌توانیم تحلیل کنیم که اصلاحات در ایران یک تکانه‌ای بود که چند تلنگر داشت.

پیوستن یک "مفهوم" به مفاهیم پیشین بی‌کار توضیح - بی‌آموزش:

مشروطیت/جمهوریت/اصلاح - مدنیت

تلنگر اول خیلی مهم است. اگر این مساله حل نشود، جامعه‌ی ایران تحول ویژه‌ای را از سر نخواهد گذراند. یک مفهوم دیگر به مفاهیم بی‌کار توضیح و بی‌آموزش دیگر پیوست. نه نیروها و نه مردم روی مشروطیت مجاب نبودند. [مشروطی] یک انگاره بود. همچنان که قبلاً گفتیم مرجوم طباطبایی بعد از شکست مشروطه گفت، این چیزی که ما شنیدیم که در غرب شکل گرفته و قدرت پاسخگو شده است و ملت از رعیتی درآمده دل ما را شاد کرد. و گفتیم این اتفاق، اتفاق خوبی است که در ایران رخ بدهد. حرف فطری‌ای زده‌است ولی آیا این اتفاق در ایران رخ داد؟ نداد. آیا کار توضیح صورت گرفت؟ کار توضیحی صورت نگرفت. حداقلی و به صورت بارقه‌ای مشروطیت رها شد. از آن بارقه شیخ فضل‌الله، مشروعه‌ی خودش را چسبید، تقی‌زاده فرنگی شدن از نو سر تا نوک پا را چسبید، حیدرخان و تقی‌زاده مکانیست و تروریست شدند هر کس یک انگاره‌ای پیدا کرد.

بعد به جمهوریت می‌رسیم. سال ۵۷-۵۸، حتی همان حداقل [کار توضیحی] هم که در مشروطه روی مشروطیت صورت گرفته بود روی جمهوریت صورت نگرفت. هیچ صورت نگرفت! نه حاکمیت جمهوری اسلامی توضیح داد که جمهوری یعنی چی؟ و جمهور چه کسانی‌اند و نه نیروها. حتی رادیکال‌ترین نیروها در سال ۵۸ تا ۶۰ نیامدند کار توضیح کنند که جمهوری چیست. این [عدم کار توضیح] فرق دارد با زمان مصدق که بگویند منابع ملی چیست، مدیریت ملی چیست، بی‌پی چیست، تقی‌زاده‌ای که

قرارداد مکمل را امضا کرد چیست، کارگری که در خانه‌ی ده فوتی مثل سگ دارد در مسجد سلیمان زندگی می‌کند چیست و چرا باید تحول ایجاد شود. [همین می‌شود] که همه پشش می‌روند.

[مفهوم] اصلاح و مدنیت هم به همان زنجیره پیوست. در سه بزنگاه سترگ (در مشروطیت، در انقلاب و در خرداد ۷۶) که حرکات اجتماعاً لازم بودند و تقریباً همه آمدند و اگر کسی هم می‌خواست در خانه بشیند امکان خانه‌نشینی نداشت، چه اتفاقی افتاد؟ سه مفهوم کلیدی بی‌معلم ماند! این مفاهیم بی‌آموزگار رها شدند. دردوره‌ی آخر از مدنیته که نه سستی داشت و نه مذهبی داشت و نه ناموس ایرانی را حفظ می‌کرد ترجمان می‌شد تا اینکه آقای خاتمی بعد این همه‌سال گفت که این مدنیته که ما می‌گوییم همان مدینه‌النبی است. مردم این وسط حیران‌اند. مدینه‌النبی چه ربطی داشت به مدینه‌ی جدید و شعارهایی که جریان اصلاح طلب مطرح کرد؟ مهم‌ترین اتفاق این بود که یک مفهوم به مفاهیم پُربار اضافه شد. این مفاهیم، مفاهیمی هستند که چند صد قلو حامله‌اند. اینجا و در این سه بزنگاهی که ما مرور می‌کنیم از این چند صد قلو، یک بچه‌ی ناقص سزارینی بیرون آمد. آخر چند بار بچه‌ی ناقص سزارینی که بعد هم به دنیا نمی‌آید و باید هفت ماهه در دستگاهش بگذارند تا شاید تبدیل به نه ماهه بشود؟ آخر چند بار؟ چند بار؟ چند بار؟ خب طبیعی است که آن طفل جان می‌دهد. اشکالی به آن طفل نیست. اشکال از ماما است. اشکال از رحم است.

تَفَوُّقُ حَسِّ بر هندسه

تلنگر بعد که از تکانه‌ی اصلاحات به وجود آمد، توفق حس بر هندسه بود. چهار سال اول [اصلاحات] به حسی‌گری گذشت. مهندسی خیلی برتر از حسی‌گری است. چقدر حسی‌گری؟ چقدر محله به هم بریزی؟ چقدر کافه به هم بریزی؟ چقدر عروسی تخیلی بگیری؟ چقدر چراغانی کنی؟ ما به‌ازاء‌سازی چه؟ هندسه چه؟

آرمان بی متولی

دیگر اینکه آرمان، بی متولی ماند؛ مثل آرمان مشروطیت، مثل آرمان جمهوریت.

آمادگی‌های روحی-روانی

این خیلی مهم است. نیروی پیش‌برنده آمادگی‌های روحی-روانی لازم را نه برای پیشبرد و نه برای مواجهه با جریان ضداصلاحات نداشت.

پیوند با مدیریت هستی

به نظر من این تلنگر آخر خیلی مهم است. بالاخره مدیریت یک جریان باید یک پیوندی با مدیریت جهان داشته باشد. مدیریت هستی یک مدیریت حداکثری و هنرمندانه و مشارکتی است و ما نمی‌توانیم مدیریتی پیش ببریم که با مدیریت هستی هیچ تناسب و پیوندی نداشته باشد.

بیشترین صحبت در این ۶۴ جلسه امشب صورت گرفت. من خیلی معذرت می‌خواهم و خسته‌تان کردم. فرصتی هم برای پرسش و پاسخ نیست چون سالن می-بایست تخلیه شود. خیلی متشکرم از همراهی‌ها تا اینجای کار. ان‌شاءالله بعد از شهرپور برویم همگام و هم‌آهنگ بشویم با سینوس‌های تاریخ. این سینوس‌ها خیلی مهم هستند. همانطور که در هستی یک نئی وجود دارد، همانطور که در موسیقیای انسانی هم نئی وجود دارد، در این موسیقیای تاریخ هم یک نئی وجود دارد. ما با همین زبان الکن که بیشتر از دوره میفا سولاسی نیست بعد از این یک ماه بینیم سینوس مطالبات، سینوس رهبری، سینوس شعارها بعد از تنباکو جلو بیایم و بینیم که نه تاریخ ایران مرثیه بوده و نه جامعه‌ی ایران قبرستان است و اتفاقات مهمی افتاده و دستاوردهای جدی‌ای صورت گرفته است. کاستی‌های جدی‌ای هم هست. درجا زدن‌های مفرطی هم وجود داشته‌است اما بالاخره ما ارتفاعمان در نگاه به تاریخ و آینده از ارتفاع پدران ما در مشروطه خیلی بالاتر است. خیلی چیزها را کسب نکرده‌ایم ولی ارتفاع ما بالاتر است. ان‌شاءالله اگر عمری باقی بود و فرصتی این مسیر را با هم طی کنیم و بینیم که ستون‌های این ارتفاعات چیست.